راز دلبران

**نامه‌ای از چاپهار به قم**

**نویسنده:**

**مولانا عبدالرحمن چاپهاری**

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | راز دلبران | | | |
| **نویسنده:** | مولانا عبدالرحمن چاپهاری | | | |
| **مترجم:** |  | | | |
| **موضوع:** | عقاید کلام - بررسی عقاید مذهبی شیعه (زیارت قبور، شفاعت...) | | | |
| **نوبت انتشار:** | اول (دیجیتال) | | | |
| **تاریخ انتشار:** | آبان (عقرب) 1394شمسی، 1436 هجری | | | |
| **منبع:** |  | | | |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.**  **www.aqeedeh.com** | | | |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** | | | |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** | | | | |
| www.mowahedin.com  www.videofarsi.com  www.zekr.tv  www.mowahed.com | |  | www.aqeedeh.com  www.islamtxt.com  [www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)  www.sadaislam.com | |
|  | |  | | |
|  | | | | |
| contact@mowahedin.com | | | | |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[فهرست مطالب ‌أ](#_Toc433144097)

[إهداء 1](#_Toc433144098)

[حرف آغاز 3](#_Toc433144099)

[متن نامه‌ای كه برای آن‌ها فرستادم از اين قرار می‌باشد: 9](#_Toc433144100)

[حل اختلاف در شئون امامت از كتاب راهی بسوی وحدت اسلامی 47](#_Toc433144101)

إهداء

شوق درون و محبت قلب بر آنم و امیدار که این ثمره ناچیز فکرم را به روح مردان نامداری ارمغان بفرستم که بخاطر اسلام همه وقت قلوب‌شان می‌تپید و کسانی که از صدر اسلام تا کنون برای اعتلاء اسلام و اهتزاز بیرق قرآن و حدیث رسول رحمت و نبی ختمی مرتبت صلوات الله و سلامه علیه و علی أهل بیته وأصحابه، بذل مساعی جمیله دریغ نه فرمودند، و راد مردانی که، اول تا این لحظه برای رضای خداوند ذوالجلال و حفظ ناموس دین مبینش سر بکف در میادین نبرد و حق علیه باطل و در مصاف مبارزه اهریمن صفتان باشیفتگان سر مست «راه الله» عاشقانه جان باختند، خداوندا! بطفیل قطرات خون شهیدان اسلام ما را در صف نیکان داخل بفرما و این خدمت ناچیز را ببارگاهت شرف قبول بنواز،

این دعاء از من و از جمله جهان آمین باد

عبد الرحمن سربازی

حرف آغاز

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بنام آنکه نامش حرزجان‌ها است |  | شفا بخش مرض‌های روانها است |
| خدای و صانع چرخ بر ین است |  | نبیش رحمة للعالتمین است |
| کریم و مهربان، ‌جان آفرین است |  | رسول ما نبی آخرین است |
| محمد مصطفیص سردار مطلق |  | سلامم را سزوار است برحق |
| در و دم را رسان در هر زمانی |  | بروح رحمت هر دو جهانی |
| درود حق بروح آل اطهار |  | سپس بر جمله اصحاب ابرار |
| طفیل مصطفای پاک و مختار |  | کنم از بندگان نیک و اخیار |
| منم مغموم و ملهوف و پریشان |  | ندارم غم هستم عبدالرحمن |

غالباً در اوائل دی‌ماه سال 1360 هجری شمسی برابر با ماه مبارک ربیع الأول 1402 هجری قمری یعنی حدود یک سال و تقریباً سه ماه قبل بود که به ناراحتی درد کمر دچار شده بودم و قادر به نقل و حرکت نبودم در همین ایام یکی از دوستان که نه تا بحال من او را دیده‌ام نه او مرا، و فقط بوسیله نوشته‌ها و تألیفات با من آشنا شده است از آستان خراسان برایم نامه‌ای فرستاد، ‌حاکی از اینکه در قُم مؤسسه‌ای وجود دارد بنام مؤسسه در راه حق، و سعی بر این دارد که بوسیله نشر بعضی جزوات و رساله‌های کوچک تبلیغاتی در بعضی مناطق سنی نشین امثال «طیبات یا تایباد» که اکثر مردمش پیروان مذهب پاک حنفی از جماعت حقه اهل تسنن و کمتر از برادران اهل تشیع هستند و تا بحال سابقهء اختلاف مذهبی نداشته‌اند، ایجاد تفرقه و دودستگی و اختلاف نماید و با ارسال چند جزوه آن مؤسسه بنام‌های «مسأله‌ی شورا و جانشینی پیامبر یا امت» و با ارسال رونوشت نامه‌ای که خودش بنام گردانندگان محترم آن مؤسسه نوشته است تا به اختلافات سنی و شعیه با نشر چنین جزوات دامن نزنند و با ارسال جواب مجدد این نامه که از طرف آن مؤسسه بوی داده شده است،‌. اینجانب تقاضا کرده بود که اگر مصلحت باشد نامه‌ای به مسؤلین آن مؤسسه بنویسم و از آنان خواهش کنم که در این لحظات بسیار حساس که ملت مسلمان بر اثر اختلافات فرقه‌ای و در نتیجه دودستگی‌های مذهبی نزدیک است از هم بپاشد و نابود شود و سر دمداران کفر بعلت انسجام و هم بستگی که دارند در توطئه‌های ویران‌گر خود علیه اسلام و مسلمین جهان به پیش می‌تازند و همه تن از قدرت مادی و نیروی انسانی خود در راه نابود کردن اسلام و تضعیف مسلمین بوسیله ایجاد تفرقه در صفوف مسلمین و برانگیختین جذبات مذهبی و شورندان آن‌ها بر علیه یکدیگر استفاده می‌کنند، لذا بحکم حدیث: «الدين النصحية» با وجود کسالت و بیماری به نوشتن مقاله‌ای چند صفحه‌ای که اینکه جهت استفادۀ‌ عموم و مقایسه قوت دلائل طرفین بچاپ آن اقدام می‌شود و مبادرت نمودم، و بعد از مدتی به قُم فرستادم. و غرض از انتشار آن اینست که برای برادرانی که شاید تصور می‌‌کنند مذهب اهل سنت مذهبی بی‌اساس است، روشن گردد که اشتباه کرده‌اند و مذهب «اهل سنت والجماعة» مذهبی مبتنی بر اساس قرآن و حدیث رسول الله ص و اقوال ائمه و رهبران اسلام از اهل بیت عترت و اصحاب کرام است. و مؤید دلائل قاهرة حجت‌های قاطعه می‌باشد. از اینکه ما بعلت اعذار و مشکلات گوناگون در این چاپ نتوانستیم ترتیب خاص به کتاب داده و عبارات عربی را کلاً ترجمه کنیم پوزش می‌طلبیم بامید اینکه شاید در انتشارات بعدی انشاءالله توفیق آنرا دریافت نمائیم، در پایان مقدمه توجه شما را بنکات زیر جلب می‌کنیم:

1. از تاریخ تنظیم این مقاله که آن را در ایام «هفته وحدت» از 12 تا 17 ربیع الأول سنه 1402 هجری قمری در تهران نوشته و سپس به آدرس صندوق پستی شماره 5 مؤسسه خیریه تعلیماتی و تحقیقاتی علمی و دینی اصول دین قُم ارسال داشته‌ام تا بحال بیش از یکسال در گذر است، علت تأخیر در نشر این مقاله این بود که فکر کردم شاید برادران بدنبال آن مطالبی بصورت تذکر یا پاسخ بر مقاله‌ام بنوسیند که ممکن است ما بر اثر آن ناگزیر به اصلاحات یا اضافاتی در مقاله‌ام خوش باشیم ولی بعد از این همه مدت انتظار چون هیچگونه جوابی از طرف مؤسسه نام برده نرسید برای چاپ و انتشار آن اقدام نمودیم .
2. جهت استحضار و سهولت در مقایسه و بررسی دلائل طرفین کلیه مکاتبات مربوط را در این نشریه بنظر خونندگان عزیز می‌رسانم، بدین ترتیب که بعد از این سطور اولاً نامۀ‌ برادر خراسانی ما را که باینجانب نوشته است می‌خوانید و سپس نامه این را که وی برای مسؤلین محترم «مؤسسه در راه حق» نوشته است، و بعد از آن جواب مؤسسه را که بعنوان آن برادر نوشته شده است و بدنبال آن مقالۀ ما را مطالعه خواهید فرمود.
3. در آخر کتاب چند مطلب را از کتاب «راهی بسوی وحدتِ اسلامی» اثر نفیس و ارزندۀ علامۀ معاصر جناب آقای مصطفی حسینی طباطبائی، که تحت عنوان «حل اختلاف در شئون امامت» نوشته است تقریباً از صفحه 162 تا صفحه 191 آن کتاب با حذف بعضی جملات غیر ضروری نقل می‌کنیم زیرا این حقایق که از قلم حق پسند یک عالم شیعه واقعی غیر متعصب تراوش کرده است کاملاً با مطالبی که ما نوشته‌ایم و به آن معتقد هستیم منطبق و موافق می‌باشد، امیدواریم این اقدام راگشای همی دلباختگان اسلام که برای حل اختلاف فرق مسلمین سعی می‌کنند، بوده موجب نجات ابدی و سرخرویی جاودانی ما باشد.

به امید روزی که بر اثر وحدت کلمۀ تمام فرق اسلامی و آگاهی جوانان مسلمان و وحدت صفوف مسلمین مسلمانان بر مشکلات جهانی غلبه حاصل کنند و اسلام راستین بتواند سیر تکاملی خود را در سطح جهانی ادامه دهد تا به پیروزی نهائی اسلام عزیز و نابودی کفر و استکبار جهانی منجر شود.

والسلام

مخلص شما

عبدالرحمن سربازی

مقیم چابهار 14، جمادی الثانی (سنه 1403ﻫ) (8/12/61ﻫ ش).

السلام عليكم رحمة الله وبركاته، ‌برادر و استاد مکرم و ارجمندم جناب حضرت مولانا عبدالرحمن سربازی دامت برکاته!.

سپس عرض می‌شود، یک مؤسسه‌ای از اهل تشیع است بنام «مؤسسه در راه حق» که بنده مدت دوسال است تا اندازه‌ای با آن‌ها تماس دارم و گاهی نشریاتی بطور رایگان از سر گذشت زندگانی جناب حضرت محمدص برایم فرستادند و تا اینکه مدتی گذشت که دیدم پنج نشریه در مورد خلافت تقریباً بر رد عقاید ما فرستادند و نیز من یک نامه‌ای بر ردِشان فرستادم و تا اینکه آن‌ها جواب برایم بعد از چهار ماه فرستادند، و به همین علت و بسبب بی‌علمی من حقیر ناچار شدم که این نامه را با پنج نشریه و با رد نوشت نامه‌ای که من به آن‌ها فرستادم و رد نوشت جواب آن‌ها را که برایم فرستادند خدمت شما تقدیم نمایم، ‌اگر چه باعث زحمت شما استاد مکرم هم می‌شود و از شما تقاضا دارم در صورت امکان اگر می‌شود با آن‌ها به این آدرس: قم، ‌صندوق پستی شماره 5 تماس بگیرید که دست از این تبلیغات بردارند و برای جوانان اهل سنت اینطور نشریات نفرستد که زمان حساس است، به بخشید که وقت گرانب‌های شما را گرفتم.

در پایان امید عفو دارم از شما استاد بزرگوار

با تشکر و احترام!

مخلص شما

محمد عبدالواحدی

متن نامه‌ای كه برای آن‌ها فرستادم از اين قرار می‌باشد:

آقایون کارکنان مؤسسه در راه حق!

بعد از سلام عرض می‌شود که شما برادران مسلمان و خیر اندیش چرا اینطور نشریه‌های اختلاف انگیز در بین جوانان اهل سنت پخش می‌کنید، و من چند دوست از برادر اهل تشیع و تسنن داشتم همیشه با این‌ها برادر وار صحبت می‌کردیم و در هر جا درباره خوبی حکومت اسلامی بحث و سخن در میان می‌آوردیم تا اینکه یک روز بسبب نشریه مسئله خلافت در گیری میان دو برادر اهل سنت و تشیع بوجود آمد که من مانع جنگ ایشان شدم و نصیحتشان کردم، لذا برای جلوگیری از اینطور اختلافات از شما تقاضا دارم که از پخش این نشریات اختلاف انگیز خود داری فرمایند، بخصوص در این زمان حساس که کمونست‌ها از هر طرف رخنه کرده و می‌خواهند اسلام عزیز را ضعیف گردانند (لعنة الله علیهم) و نیز رهبر انقلاب بارها گفتند که: بیائید برادران اهل سنت و برادران تشیع کلام‌های اختلاف انگیز در میان نیاورید که می‌خواهند دشمنان اسلام از آب گل آلود ماهی بگیرند و به همین سبب و بعلت نشریات شما من ناچار و مجبور شدم که خدمت شمایان چند اعتراض تقدیم نمایم و آن اعتراضات از این قرار است.

1. همچنان که در تفسیر قمی و در تفسیر صافی است که، جناب حضرت محمدص به حضرت حفصهل فرمود: بعد از من ابوبکر و بعد پدرت حضرت عمر خلیفه خواهند شد، حضرت حفصه پرسید: ای رسول خدا! کدام شخص به شما خبر داد، که جناب حضرت محمدص فرمود: بمن آن خدا خبردار که خبردار است و بی‌خبر نیست، علیم است و جاهل نیست، جناب برادران روشن فکر شما کاملاً قضاوت کنید امام‌های شیعه‌ها، ‌و مصنف تفسیر شیعه‌ها اینقدر مژده بزرگ می‌دهند برای خلافت شیخینب چرا این شیعه‌های امروز انکار می‌کنند و خلاف ورزی امام‌های‌شان می‌کنند.
2. شما بفرمائید که، آیا این مژده رسول اکرمص کاملاً ادا صادق و مصدوق شده یا نه اگر کاملاً ادا شده چرا شما انکار می‌کنید اگر مژده رسول اکرمص صادق نشده آیا از این نقص در نبوت لازم نمی‌آید که نبیص نعوذ بالله مژده دروغ بدهد.
3. اعتراض سوم: اگر بفرض محال قبول کرده شود که خلافت خلفاء ثلاثه به مطابق عهد الهی نبوده به مطابق کتب‌های شیعه‌ها تمام دوازده امام تقیه نموده از اعلاء‌ كلمة الله ساکت و خاموش شدند. شما برادران ذوالعقول بگوئید که: این دین نبی کائنات را پس کدام شخص بر گوشه وکنار دنیا رسانیده که الآن در روی زمین یک ملیارد مسلمان زندگی می‌کنند.
4. آیا این دین اسلام در نزد شما شیعه‌ها حق گفتن حق دار است یا نه؟ اگر حقدار است شما باید لامحاله تسلیم کنید که این بوساطت خلفاء ثلاثه بما رسیده خلافت این اشخاص یعنی حضرات ابوبکر، عمر، عثمانش بر حق بوده است، خصوصاً در عهد خلافت عمر فاروق فتوحات به عروج رسیده تعداد مسلمانان افزون شده.
5. اگر این اسلام حقدار نیست شما بگوئید: کدام دین حق دار است تا اینکه به مطابق عهد خداوندی نیز کامل و مصداق آن دین بر تمام دنیا واضح باشد.
6. آیا شما درباره رأی دادن صحابه کرام مهاجرین و انصار را برای مجلس شورای آن‌ها اهل می‌دانید یا نه.
7. اگر تسلیم می‌کنید پس چرا از خلافت این‌ها انحراف می‌کنید حالانکه خلافت خلفاء اربعه به مشوره این صحابه‌های کرامش منعقد شده.
8. اگر شما صحابه کرام را برای مجلس شورای اهل نمی‌دانید پس جواب این آیه را چه می‌دهید. ﴿وَشَاوِرۡهُمۡ فِي ٱلۡأَمۡرِ﴾ [آل‌عمران: 159].

«(ای محمد شما) صحابه کرامش را در مشورۀ خودتان شامل فرمائید».

1. دربارۀ اینکه امر خلافت به مشوره صحابه کرامش منعقد شده آیا مشورۀ این‌ها برای خلافت در نزد شما پسندیده است یا نه.
2. اگر مشورۀ صحابهش نزد شما پسندیده نیست پس چرا خلافت حضرت علیس را تسلیم می‌کنید باید مجبوراً خلافت خلفاء ثلاثه را تسلیم نمائید چونکه مشیرین همگی صحابه کرام مجلس شورای بوده‌اند.
3. آیا به مشورۀ ‌صحابه کرام خداوند متعال راضی شده یا نا راض، اگر راضی شده پس شما چرا در قلوب بغض دارید و ناراض هستید.
4. اگر خداوند بمشورۀ صحابه کرامش ناراض شده لطفاً شما زحمت کشیده همان آیه و حدیث نا رضایتی را برای ما واضح فرمائید.
5. و این عبارت نهج البلاغة را «فَإِنِ اجْتَمَعُوا عَلَي رَجُلٍ وَسَمَّوْهُ إِمَاماً کَانَ ذلِکَ لِلَّهِ رِضيً». «پس اگر حضرات صحابه جمع شده یکنفر را امام مقرر کردند خدا راضی است» لطفاً جواب بدهید.

به بخشید که خدمت شما برادران جسارت کردم.

محمد عبدالواحدی

این بود متن نامه من به «مؤسسه در راه حق» را که آدرسش را مجدداً می‌نویسم آدرس: قُم، صندوق پستی شماره 5.

ضمناً از شما تقاضا دارم که در صورت امکان، آدرس صفحه و چاپ دو تفسیر قُمی و صافی که در اعتراض اول و نامه نوشتم برای من بفرستید چون از من خواستند که صفحه و چاپ آن دو تفسیر را برایشان بفرستم و این دو تفسیر نزد من موجود نیست. به بخشید که مزاحم شدم.

وأجركم على الله إن الله لا يضيع أجر من أحسن عملاً

با تقدیم احترام

محمد عبدالواحدی

خدمت برادر گرامی آقای محمد عبدالواحدی

با إهداء سلام،

نامۀ شما رسید، از تذکرات برادرانه‌ی شما سپاس گذاریم و توفیق تان را از خدای متعال مسئلت می‌داریم.

قبلاً باید تذکر دهیم که چون ما تابع مذهب اهل بیت رسول خداص هستیم بنابراین نشریات ما نیز طبعاً در مطابقت با عقاید خودماست و خوش بختانه در مطرح کردن مسائلی که مورد اختلاف ما با برادران اهل تسنن است هر گز کوچکترین ناراوائی ننوشته‌ایم، ‌و اصولاً این مسائل را از منابع و کتاب‌های خود برادران اهل تسنن ذکر کرده‌ایم تا اگر احیاناً یکی از برادران سنی ما نیز آن‌ها را دریافت کرد طبق اسانید خودشان باشد.

با این مقدمه گمان می‌کنیم بما حق بدهید که اگر چیزی را درست و حق بدانیم بعنوان خیر خواهی مخفی نگه نداریم زیرا بر عهده‌ی عالمان دینی است که مبلغ حق باشند و البته بصورت علمی نه با جنجال و تعصب که موجب سوء استفاده‌ی دشمنان قرار گیرد، بنابراین آنچه نوشته‌ایم بررسی علمی برخی از معتقدات است و امیدواریم برادران اهل تسنن از مبحث علمی گریز و فرار نداشته باشند چون آنچه زننده است سخنان ناروا و نا سزا است نه مبحث علمی، زیرا خودتان می‌دانید که بحث علمی در میان چهار فرقه‌ی اهل تسنن نیز وجود دارد و این دلیل آن نیست که با هم دعوا دشمنی داشته باشند. بنابراین ما هم که برادر پنجم شما در اسلام هستیم به خود حق می‌دهیم که اگر مطالب مورد اختلافی داریم با روش علمی و بدور از تعصب بیان کنیم.

و از خداوند تعالی مسئلت می‌داریم که بما و شما توفیق عنایت کند که از روش علمی نگریزیم و بدور از تعصب‌ها برادرانه حرف حق یکدیگر را بپذیریم، آمین.

اینکه برادرانه به برسی اعتراضاتِ شما می‌پردازیم و پیش از شروع همانند یک برادار خواهش می‌کنیم در جواب ما بیندیشید:

1. در تفسیر قُمی و تفسیر صافی چنین چیزی که شما نوشته‌اید، نیست و مژده‌یی در مورد شیخین داده نشده است، ‌بر شما است که جای این کلام را که ادعا کرده‌اید، ‌دقیقاً تعین کنید و مثلاً بنویسد: ( تفسیر قُمی، چاپ فلان، در ذیل فلان آیه).
2. مطلب دوم شما نیز مربوط و استنتاج از همان چیزی است که گفته‌اید: در تفسیر قمی و صافی مژده داده شده و گفتیم که: چنین مژده‌یی در این تفاسیر نیست البته در کتاب‌های بزرگان اهل تسنن احادیث فراوانی وجود دارد که آشکارا می‌گوید: پیامبر اسلامص امیر مؤمنان علی÷ را به عنوان وصی و جانشین خود معرفی نموده است. و نمونه‌ی این روایات اهل نسنن را جر جزوات خود ذکر کرده‌ایم که ملاحظه فرموده‌اید.
3. و 4- پیشرفت اسلام در زمان شیخین دلیل بر اینکه آنان خلیفه‌ی بر حق پیامبر بوده‌اند نمی‌شود، و اگر فتوحات دلیل حقانیت باشد معاویه و عمرو بن عاص نیز فتوحات داشته‌اند و سایر خلفای اموی نیز فتوحاتی داشته‌اند، با وجود آنکه ستمگر و ناحق بوده‌اند.

و اینکه نوشته‌اید: ائمه شیعه‡ ساکت و در تقیه بوده‌اند همین دلیل ظلم و ستم خلفاء غاصب است و البته امامان بزرگوار ما در حد مقدور به نشر معارف دین و تربیت اسلامی شاگردان همت گماشتند و با همه‌ی ظلم‌ها و جنایاتی که از طرف خلفاء‌ در طول 260 سال نسبت به دودمان پیامبرص انجام شد آن بزرگواران توانستد طریقۀ‌ حقه‌ی تشیع را به دوستداران و پیروان خود نشان دهند و هم اکنون متجاوز از یک صد و پنجاه ملیون مسلمان شیعی پیرو آنان هستند، ‌در حالیکه می‌دانید آن بزرگواران را گاه کشتند و گاه زندانی نمودند.

و گاه مسموم ساختند و این امور خود دلالت بر آن دارد که آنان با خلفای غاصب در مبارزه بودند.

5-: همانطور که گفتیم: اسلام دین بر حق است ولی اسلام به فرقه‌های گوناگون منشعب شده و باید دید کدام یک از این فرقه‌ها اسلام واقعی است، و گفتیم که: روش اهل بیت پیامبرص واقعی است و در کتب بزرگان اهل سنت نیز ذکر شده که پیامبر امیر مؤمنان را در غدیر خم به امامت و خلافت نصب فرمود، و نیز بزرگان اهل سنت روایت کرده‌اند که: پیامبرص فرموده است: «إِنِّي تَارِك فِيْكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابُ اللهِ وَعِتْرَتِي مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا أَبَداً».‌ «من درمیان شما دو چیز ارزشمند را باقی می‌گذارم، کتاب خدا و اهل بیت خودم را، که اگر به این دو چنگ بزنید و تمسک بجویید هر گز گمراه نخواهید شد».

و ما از این فرمان‌های صریح پیامبرص اطاعت می‌کنیم و بر شما نیز لازم است که از فرمان‌های پیامبر عزیز اطاعت نمائید و همانطوریکه گفتیم: بزرگان اهل تسنن این روایات و صدها روایت دیگر نظیر آن را نقل کرده‌اند بنابراین چرا شما انگار می‌کنید؟

6- در مورد (شورای) جزوه‌ای که ما کلاً این موضوع را بررسی کرده برایتان می‌فرستیم امید است با دقت بخوانید و همینقدر را اینجا متذکر می‌شویم که در اموری که خدا و پیامبرص صریحاً فرمان داده باشد امت نمی‌توانند شورکرده و از فرمان پیامبرص فوقِ شورای است،‌ آیا نمی‌بینید که در دنبال آیه‌ی: ﴿وَشَاوِرۡهُمۡ فِي ٱلۡأَمۡرِۖ﴾ [آل‌عمران: 159]. می‌فرماید: ﴿فَإِذَا عَزَمۡتَ فَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱللَّهِ﴾ [آل‌عمران: 159]. یعنی تصمیم گیری در نهایت با خود پیامبر بوده است. و در جای دیگر فرماید: ﴿وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ فِيكُمۡ رَسُولَ ٱللَّهِۚ لَوۡ يُطِيعُكُمۡ فِي كَثِيرٖ مِّنَ ٱلۡأَمۡرِ لَعَنِتُّمۡ﴾ [الحجرات: 7]. «و بدانید که رسول خدا در میانتان است. اگر در بسیارى از کارها از شما اطاعت کند، به یقین به رنج افتید». بنابراین بر پیامبر لازم نبود که هر چه بفرماید اطاعت کند زیرا خدای تعالی در جای دیگر می‌فرماید: ﴿وَمَآ ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَىٰكُمۡ عَنۡهُ فَٱنتَهُواْ﴾ [الحشر: 7]. «و آنچه که رسول [خدا] به شما بدهد، آن را بگیرید. و از آنچه که شما را از آن باز دارد، بازآیید». و حتی زیرا خدای صریحاً می‌فرماید: ﴿ٱلنَّبِيُّ أَوۡلَىٰ بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ مِنۡ أَنفُسِهِمۡ﴾ [الأحزاب: 6]. «پیامبر به [تصرف در کارهاى‏] مؤمنان از خودشان سزاوارتر است». و باز می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤۡمِنٖ وَلَا مُؤۡمِنَةٍ إِذَا قَضَى ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ أَمۡرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ ٱلۡخِيَرَةُ مِنۡ أَمۡرِهِمۡۗ وَمَن يَعۡصِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَقَدۡ ضَلَّ ضَلَٰلٗا مُّبِينٗا ٣٦﴾ [الأحزاب: 36]. «و هیچ مرد و زن مؤمنى را نرسد که چون خداوند و رسولش کارى را مقرر نمایند، آنکه خود در کارشان اختیار داشته باشند. و کسى که از خداوند و رسول او نافرمانى کند، [بداند که‏] در گمراهى آشکارى گرفتار آمده است».

بنابراین فرمان پیامبرص در امامت و خلافت امیر مؤمنان و در پیروی از اهل بیت مانند فرمان خداست و هیچ‌کس در سر پیچی از فرمان پیامبر معذور نیست.

7-8-9: پاسخ گفتار هفتم و هشتم و نهم شما را در پاسخ ششم گفته‌ایم و اضافه بر آن می‌گوئیم: متأسفانه در خلافت خلفای ثلاثه مشورت و آیه‌ی شورا هم عمل نشده و بهتر است به تواریخ و روایات بزرگان خودتان مراجعه کنید که دقیقاً شرح داده‌اند. در سقیفه امیر مؤمنان علی÷ و بسیاری از بزرگان صحابه نبوده‌اند و در مورد خلافت خلیفه دوم اصلاً شورای در کار نبود و بر خلاف اعتقادات خود تان خلیفه‌ی اول او را به خلافت بعد از خود نصب کرد و و صیت نوشت!! و هیچ وجه هیچکس مشورتی در کار نبوده است و در خلافت خلیفۀ ‌سوم نیز خلیفۀ‌ دوم 6 نفر را برای شورای تعین کرد و این کار نیز بر خلاف عقاید شما است زیرا در شورا لازم بود که همۀ‌ صحابه از مهاجرین و انصار شرکت داشته باشند.

بنابراین، شما بهتر است به آیۀ‌ شورای استدال نکنید زیرا خلفای ثلاثه به آن عمل نکرده‌اند. و اما اینکه نوشته‌اید علی÷ نیز با شورای خلیفه شد کاملاً اشتباه است زیرا پس از قتل عثمان همۀ ‌مسلمانانی که در مدینه حاضر بودند بخانه‌ای امیر مؤمنان علی÷ ریختند و با التماس و خواهش از او خواستند که خلافت را بپذیرد و با او بیعت کردند و در واقع پس از 25 سال که فرمان پیامبرص را سر پیچی و فراموش کرده بودند چون نتایج وخیم آنرا در امورِ امت دیدند به فرمان پیامبرص باز گشت نمودند و خلافت را به همان کس که شایسته‌ی آن بود بر گرداندند، نه آنکه بنشینند شور کنند و کسی را انتخاب نمایند بلکه به انتصاب امیر مؤمنان علی÷ از طرف پیامبرص سر فرود آوردند.

11-12- : پاسخ این قسمت از گفتار شما نیز در پاسخ‌های قبل گفته شده است.

14: عبارتی را که از نهج البلاغة نقل کرده‌اید بدون توجه به قرائن حالیه و مقالیۀ مطلب، نتیجه گیری کرده‌اید و بهترین شاهد در مدعای شما ده‌ها فراز دیگر نهج البلاغة است، اگر نهج البلاغة را می‌پذیرید لطفاً خطبه‌ی شقشقیه و ده‌ها موضع دیگر را که صریحاً تلویحاً در رد ادعای شما است بخوانید و استنتاج کنید.

در یک نامه بیش از این نمی‌توان مطالب را تفصیل داد، ‌و خواهشمندیم اگر می‌خواهید حق بر شما آشکار شود به کتاب‌های مفصلی مانند «القرير» تألیف عالم بزرگوار مرحوم امینی مراجعه کنید که همه چیز را از کتب بزرگان اهل سنت نقل کرده و آنوقت متوجه خواهید شد که علمای بزرگ خودتان در گوشه و کنار کتاب‌هایشان به درستی اعتقاد ما شیعیان شهادت داده‌اند.

توفیق و سعادت جنابعالی و استحکام رشته‌های اخوت فیما بین همه‌ی مسلمین را از خدای متعال مسئلت می‌داریم.

با احترام

بسم تبارک و تعالی

خدمت برادران گرامی و گردانندگان مؤسسه تحقیقاتی اصول دین صندوق پستی شماره 5 قُم،

ضمن سلام، نامه سه صفحه‌ای شما واصل گردید از خیر خواهی و محبت شما متشکریم و امیدواریم که خداوند متعال ما و شما را از ضلالت و کج روی محفوظ و براه راست و حقیقت هدایت فرموده از تجاوز و خود خواهی و حسادت و عناد نسبت بیکدیگر که از شوم‌ترین عوامل تفرقه می‌باشند بدور دارد.

در قر‌آن مجید آیه 14 سوره شوری: ﴿وَمَا تَفَرَّقُوٓاْ إِلَّا مِنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَهُمُ ٱلۡعِلۡمُ بَغۡيَۢا بَيۡنَهُمۡ﴾ [الشوری: 14]. «و جز پس از آنکه دانش یافتند [آن هم‏] از روى حسد در میان خود، پراکنده نشدند». بهمین امر اشاره می‌کند، با توجه بمقدمه نامه خودتان که نوشته‌اید آدم از مبحث علمی نباید گریز و فرار داشته باشد و با توجه بفرمائش تان که تابع مذهب اهلبیت رسول خداص و اصحابه هستید گمان می‌کنم بما هم اجازه خواهید داد که در پاسخ بنکاتی از احکام قرآن و دستورات پیامبر اکرمص و برخی از روایات اهلبیت که در بارۀ حقانیت مذهب خلفاءراشیدین و کلیه صحابه علیهم الرضوان و پیروان‌شان که از نظر آنجنابان نگذشته است اشاره کنیم. و قبل از شروع کردن بحث همان دعاء شما را ما هم تکرار می‌کنیم که خدواند متعال بما و شما توفیق عنایت کند که از روش علمی نگریزیم و بدور از تعصب‌ها برادرانه حرف حق یکدیگر را بپذیریم و بر حقایق ثابته سر پوش نگذاریم.آمین

اینک برادرانه نکات مورد نظر را برشتۀ‌ تحریر در می‌آوریم و از شما تقاضا می‌کنیم در مطالب و نکات ما بیندیشید.

1. در مطلب اول و دوم شما با کمال صراحت حقیقتی را که در کتب خود شما موجود است انکار فرموده نوشته‌اید که: «در تفسیر قُمی و در تفسیر صافی مژده‌ای در مورد شیخین وارد نشده است» و از ما حواله دقیق خواسته‌اید حسب الحکم حواله را دقیقاً خواهیم نوشت. اما قبل آن از شما استدعاء می‌کنیم که قبل از بررسی مذهب اهل سنت در کتاب‌های خودشان شما آنرا از کتب خودتان بررسی بفرمائید. زیرا موارد فراوانی و احادیث زیادی در کتاب‌های بزرگان اهل تشیع و احادیث حضرات ائمه اطهار در تأئید مذهب اهل سنت وجود دارد که بر متفحص و محقق مخفی نخواهد ماند و اینگونه انکار شما نارسائی تحقیقات مؤسسه تحقیقاتی شما را بما می‌رساند. و إلا مطلبی چنین ساده و روشن در تفسیر قُمی و غیره چگونه بر شما بزرگواران مخفی می‌ماند؟

پس از یاد‌آوری این جمله معترضه ملاحظه فرمائید در تفسیر قُمی چنین نوشته است: «فقال: إن أبابكر يلي الخلافة بعدي ثم من بعده أبوك فقالت من أخبرك بهذا قال الله أخبرني الخ».

و در تفسیر صافی چاپ تهران 538 سطر 10 سورۀ تحریم موجود است.

«فقالت من أنبأك هذا قال نبأني العليم الخبير فأخبرت حفصة به عائشة من يومها الخ» یعنی: رسول اللهص به همسرش حضرت حفصه بنت سیدنا عمرس فرمود که: بعد از وفات من ابوبکر و بعد از وی پدرت خلیفه خواهند شد، حضرت ام المومنین حفصهل از آنحضرت÷ پرسید که: کی اطلاع داده‌‌است ترا بچنین مطلبی؟ رسول اکرمص فرمود: خبر داده مرا خداوند دانا وآگاه».

«وما قولكم الخ» و نمونه‌ی این روایات اهل تسنن را در جزوات خود ذکر کرده‌ایم باید بگویم: آنچه در جزوات مشار الیه نقل کرده‌اید یا روایاتی است خود تراشیده که اهل سنت ثبوت آن‌ها را در کرده‌اند یا روایاتی است صحیح اما دال بر تعیین وصی که مدعای شما می‌باشد نیستند بلکه از نظر ما مبین مقام والای اهل بیت و نمایانگر شخصیت برجسته حضرت خلیفه چهارم سیدنا علی بن ابی طالبس هستند که بفضل الهی همانطور که خودتان هم اعتراف دارید اهل سنت قائل به آن و متعقد بدان می‌باشند.

1. در مطلب 3 و4 به پیشرفت اسلام در زمان خلافت باشکوه شیخین اعتراف کرده‌اید اما از اینکه پیشرفت اسلام در زمان آن‌ها دلیل بر حقانیت خلافت آن‌ها است بدون توجه به آیات کثیره کلام الله مجید و احادیث رسول خداص و تصریحات خود حضرت علیس که در خطبات و سخنان گرانبهایش فرموده است و ما نمونه‌ای از آنرا ذیلاً با اختصار خواهیم نوشت، انکار کرده‌اید، (الف) آیه معروف به آیه «استخلاف» قوله تعالی: ﴿وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمۡ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَيَسۡتَخۡلِفَنَّهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ كَمَا ٱسۡتَخۡلَفَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمۡ دِينَهُمُ ٱلَّذِي ٱرۡتَضَىٰ لَهُمۡ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّنۢ بَعۡدِ خَوۡفِهِمۡ أَمۡنٗاۚ يَعۡبُدُونَنِي لَا يُشۡرِكُونَ بِي شَيۡ‍ٔٗاۚ وَمَن كَفَرَ بَعۡدَ ذَٰلِكَ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ ٥٥﴾ [النور: 55]. «خداوند به کسانى از شما که ایمان آورده‏اند و کارهاى شایسته کرده‏اند، وعده داده است که بى شک آنان را در این سرزمین جانشین سازد، چنان که کسانى را که پیش از آنان بودند، جانشین ساخت. و [آن‏] دینشان را که برایشان پسندیده است برایشان استوار دارد و برایشان پس از بیمشان ایمنى را جایگزین کند. [چرا که‏] مرا پرستش مى‏کنند و چیزى را با من شریک نمى‏سازند. و کسانى که پس از این ناسپاسى کنند، اینانند که فاسقند».

درین جمله «وعدالله» که حاکی از موعود بودن خلافت خلفاء من جانب الله است، ‌و جمله‌های ﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمۡ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ﴾ که حاکی از مؤمن بودن آن‌ها و نیک بودن اعمال‌شان در مدت خلافت است. و خصوصیات ترکیبی جمله: ﴿لَيَسۡتَخۡلِفَنَّهُمۡ﴾ باتاکیدات و جمله: ﴿كَمَا ٱسۡتَخۡلَفَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡ﴾ که حاکی است از بودن خلافت آن‌ها بر منهاج نبوت، قابل توجه است. چنانچه در تفسیر «مجمع البیان» موجود است که: «مثل داؤد سلیمان». و جمله‌های ﴿وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمۡ دِينَهُمُ ٱلَّذِي ٱرۡتَضَىٰ لَهُمۡ﴾ مشیر است بآنکه دیانت و روش خلفای راشیدین مورد رضای الهی بوده است. و جمله «ولينصرنهم» مشیر است باینکه آن‌ها از پشتیبانی و نصر ت الله بر خوردار بوده و جمله‌های: ﴿وَمَن كَفَرَ بَعۡدَ ذَٰلِكَ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ﴾ مشیر است بآن که انکار خلافت حقه‌ی آن‌ها موجب کفران نعمت و فسق می‌شود.

و مراد از این خلافت تنها خلافت حضرت مرتضی و حضرت مهدی بهیچ وجه نمی‌تواند باشد زیرا در تفسیر «صافی» ذیل همین آیه جمله‌ی «خلفای» بصیغه‌ی جمع موجود است. ﴿لَيَسۡتَخۡلِفَنَّهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾ «اي ليجعلنهم خلفاء بعد نبيهم».

و در خطبه شماره 134 نهج البلاغة موجود است که حضرت امیرس بحضرت عمرس فرمودند: «وقد توكل الله لأهل هذا الدين باعزاز الجوزة وستر العورة» ص 415 چاپ تهران.

شارح آن «‌ابن هیثم بحرانی می‌نوسید: «وهذا الحكم من قوله وعد الله الذين آمنوا منكم».

(ب) در سوره الفتح آیه 16 ضمن آیه «دعوت اعراب» می‌فرماید: ﴿قُل لِّلۡمُخَلَّفِينَ مِنَ ٱلۡأَعۡرَابِ سَتُدۡعَوۡنَ إِلَىٰ قَوۡمٍ أُوْلِي بَأۡسٖ شَدِيدٖ تُقَٰتِلُونَهُمۡ أَوۡ يُسۡلِمُونَۖ فَإِن تُطِيعُواْ يُؤۡتِكُمُ ٱللَّهُ أَجۡرًا حَسَنٗاۖ وَإِن تَتَوَلَّوۡاْ كَمَا تَوَلَّيۡتُم مِّن قَبۡلُ يُعَذِّبۡكُمۡ عَذَابًا أَلِيمٗا ١٦﴾ [الفتح: 16]. «به واپس‏گذاشتگان بادیه‏نشین بگو: به سوى قومى سخت جنگاور فراخوانده مى‏شوید که با آنان مى‏جنگید یا اسلام مى‏آورند. پس اگر اطاعت کنید خداوند پاداشى نیکو به شما خواهد داد و اگر روى بگردانید چنان که پیش از این روى گرداندید. شما را به عذابى دردناک عذاب خواهد کرد». بعد از نزول این آیه کریمه بجز غزوۀ تبوک در زمان خود رسول خدا غزوه‌ای پش نیامده است و در غزوه تبوک نه جنگی رُخ داد و نه کافری مسلمان شد پس لابد مراد از آن! جنگ با مرتدین عرب در خلافت صدیق و جنگ با کفار فارس و روم در خلافت فاروق است و جمله‌ی ﴿تُقَٰتِلُونَهُمۡ أَوۡ يُسۡلِمُونَ﴾ ی‌محتوا خواهد ماند. لذا اگر خلافت شیخینب حق نباشد در شان مسلمان نیست.

(ج) آیه قتال مرتدین قوله تعالی:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَن يَرۡتَدَّ مِنكُمۡ عَن دِينِهِۦ فَسَوۡفَ يَأۡتِي ٱللَّهُ بِقَوۡمٖ يُحِبُّهُمۡ وَيُحِبُّونَهُۥٓ أَذِلَّةٍ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى ٱلۡكَٰفِرِينَ﴾ [المائدة: 54]. «اى مؤمنان، هر کس از شما که از دینش برگردد [بداند که‏] خداوند گروهى را در میان خواهد آورد که آنان را دوست مى‏دارد و [آنان نیز] او را دوست مى‏دارند. [قومى که‏] بر مؤمنان فروتن و بر کافران درشتخویند».

مصداق آن خلافت صدیق است که بعد از وفات حضرت رسول خداص عده زیادی از قبائل غطفان، ‌بنوسلیم، بنو یربوع، بنو تیم، بنو کنده، بنو بکر، مرتد شدند و بوسیله سپاه صدیقس که همان سپاه اسلام راسیتن بود ریشه کن و سرکوب شدند و تدین نحو و عده فوق الذکر الهی متحقق شد.

(د) قوله تبارک و تعالی: ﴿الٓمٓ ١ غُلِبَتِ ٱلرُّومُ ٢ فِيٓ أَدۡنَى ٱلۡأَرۡضِ وَهُم مِّنۢ بَعۡدِ غَلَبِهِمۡ سَيَغۡلِبُونَ ٣ فِي بِضۡعِ سِنِينَۗ لِلَّهِ ٱلۡأَمۡرُ مِن قَبۡلُ وَمِنۢ بَعۡدُۚ وَيَوۡمَئِذٖ يَفۡرَحُ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٤ بِنَصۡرِ ٱللَّهِۚ يَنصُرُ مَن يَشَآءُۖ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ ٥ وَعۡدَ ٱللَّهِۖ لَا يُخۡلِفُ ٱللَّهُ وَعۡدَهُۥ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ ٦﴾ [الروم: 1-6]. «الم (الف. لام. میم) \* رومیان شکست خوردند \*در نزدیکترین سرزمین. و آنان پس از شکستشان پیروز خواهند شد \* در عرض چند سال. پیش از این و پس از این، حکم از آن خداست و آن روز مؤمنان به یارى خدا شادمان شوند \* هر که را خواهد یارى مى‏کند و او پیروزمند مهربان است \* [خداوند] به وعده‏اى راستین [وعده کرده است‏]. خداوند وعده‏اش را خلاف نمى‏کند ولى بیشتر مردم نمى‏دانند». و در کتاب الروضة مؤلفه علامه کلینی ص 86 حدیث شماره 397 موجود است که حضرت ابو جعفر باقر العلومس فرمودند: این وعدۀ الهی در خلافت حضرت فاروقس به اتمام و کمال رسیده است.

(هـ ) «عن أبي عبدالله لما حفر رسول الله ج الخندق إلی قوله فتحت علي في ضربتي هذه كنوز كسري و قيصر»[[1]](#footnote-1).

شما را بخدا، ‌آیا «فتحت علي كنوز كسري وقيصر» در زمان خلافت فاروق و ذی النورینب متحقق نگشت؟

(و) ده‌ها فراز نهج البلاغة که دال بر حقانیت خلافت خلفای ثلاثه می‌باشد که از آنجمله خطبات شماره 134 و 146 و سخنان شماره 73 و 459 را می‌توان نام برد، رجوع شود بچاپ تهران با شرح فيض الإسلام.

(ز) اقتدای حضرت علی در نمازها پشت سر خلفای ثلاثه و بازدواج دادن دختر خود ام کلثومل را بحضرت عمرس و معاملات دیگر دلیل حقانیت خلافت آن‌ها است، و إلا خدواند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تَرۡكَنُوٓاْ إِلَى ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ فَتَمَسَّكُمُ ٱلنَّارُ﴾ [هود: 113]. «و به ستمکاران گرایش نیابید که آن گاه آتش [جهنّم‏] به شما خواهد رسید». بنابرین تصریح قرآن در صورت غاصب بودن خلفای راشدینش این رواداری حضرت مرتضی قابل توجیه نیست در حالی که بنا به حدیث شماره 4 باب این «الأئمة لم يفعلوا شيئاً ولا يفعلون إلا بعهد من الله وأمر منه لا يتجاوزونه»[[2]](#footnote-2).

«وكان فيما اشترط عليه النبي يأمر جبريل÷ فيما أمر الله ج أن قال له يا علي، تفي بما فيها من موالاة من والى الله ورسوله والبراءة والعداوة لمن عادى الله ورسوله».

1. رد ضمن مطلب 3 و 4 بمسئله تقیه اعتراف کرده‌اید. در صورتی که اگر صحیح است پس مقابله حضرت مرتضی با حضرت معاویهس را و جنگ سرور آزاد مردان، حضرت حسینس را با یزید چگونه تو جیه می‌کنید؟

و نیز آنچه در ص 558 نهج البلاغة با شرح فيض الإسلام چاپ تهران موجود است «ألاوإني أقاتل رجلين: رجل ادعى ماليس له وآخر منع الذي عليه». منافی ادعاء شما است.

1. در مطلب پنجم آنچه از حقانیت اسلام و روش اهلبیت پیامبر اکرمص نوشته‌اید صحیح است. و نفس حدیث غدیر و حدیث ثقلین را اهل سنت قبول دارند و آن‌ها را از احادیث مناقب حضرت علیس می‌دانند. اما به هیچ وجه استدالال را از آن‌ها بخلافت و امامت بلا فصل حضرت علیس صحیح نمی‌دانند زیرا حدیث غدیر بقرینه آنحضرت است و همچنین کلمه‌ی «مولی» محتمل المعانی است.
2. حضرت علی و خاندانش از ائمه اطهار در هیچ موردی به حدیث غدیر استشهاد نکرده‌اند بلکه نصوصی هست که بعکس آن دلالت دارد، چنانچه نمونه‌ای از آنرا در ذیل ملاحظه خواهید فرمود.

(الف) «دَعُوني وَالْتَمِسُوا غَيْرِي; فإِنَّا مُسْتَقْبِلُونَ أَمْراً لَهُ وُجُوهٌ وَأَلْوَانٌ; لاَ تَقُومُ لَهُ الْقُلُوبُ، وَلاَ تَثْبُتُ عَلَيْهِ الْعُقُولُ (1)، وَإِنَّ الاْفَاقَ قَدْ أَغَامَتْ، وَالْمَحَجَّةَ قَدْ تَنَکَّرَتْ. وَاعْلَمُوا أَنِّي إنْ أَجَبْتُکُمْ رَکِبْتُ بِکُمْ مَا أَعْلَمُ، وَلَمْ أُصْغِ إِلَي قَوْلِ الْقَائِلِ وَعَتْبِ الْعَاتِبِ، وَإِنْ تَرَکْتُمُونِي فَأَنَا کَأَحَدِکُمْ; وَلَعَلِّي أَسْمَعُکُمْ وَأَطْوَعُکُمْ لِمنْ وَلَّيْتُمُوهُ أَمْرَکُمْ، وَأَنَا لَکُمْ وَزِيراً، خَيْرٌ لَکُمْ مِنِّي أَمِيراً!». ص 271 چاپ تهران خطبه شماره 91 می‌فرماید: «مرا بگذارید و دیگری را به دست آرید، زیرا ما به استقبال حوادث و اموری می‏رویم که رنگارنگ و فتنه‏آمیز است، و چهره‏های گوناگون دارد و دل‌ها بر این بیعت ثابت و عقل‌ها بر این پیمان استوار نمی‏ماند، چهره افق حقیقت را ابرهای تیره فساد گرفته، و راه مستقیم حق ناشناخته ماند. آگاه باشید! اگر دعوت شما را بپذیرم بر اساس آنچه که می‏دانم با شما رفتار می‏کنم، و به گفتار این و آن، و سرزنش سرزنش کنندگان گوش فرا نمی‏دهم، اگر مرا رها کنید چون یکی از شماها هستم، که شاید شنواتر، و مطیع‏تر از شما نسبت به رئیس حکومت باشم، در حالی که من وزیر و مشاورتان باشم بهتر است که امیر و رهبر شما گردم». شما انصاف بدهید در صورتی که بگوئیم: خلافت بحدیث غدیر و غیره منصوص شده بود این فرمائش آن معصوم چه تعبیری خواهد داشت، ‌و نیز اگر بنا به گفته شما و نوشته جزوات شما خلافت و امامت یک وظیفه الهی منصوصه بود پس از شهادت حضرت عثمانس چرا حضرت علی از قبول بیعت اباء می‌ورزید تا اینکه نوبت به اصرار رسید که این امر را خود شما نیز در ذیل مطلب 7،8 و 9 پذیرفته‌اید و در سخنان شماره 53 و137و220 و به ترتیب در صفات 142و420 و722 نهج البلاغة با شرح فیض الإسلام چاپ تهران نیز باین امر تلویح موجود است.

و بنا به روایت قیص بن عباد خود آنحضرت فرمودند: «والذي فلق الحبة وبرئ النسمة لو عهد إلي رسول الله عهداً لجالدت عليه ولم أترك ابن أبي قحافة يرقى في درجة واحدة من منبره». یعنی «قسم بآن ذاتیکه دانه را شگافت و جهانیان را آفرید اگر رسول خدا عهدی با من کرده بود با چابکی بر آن می‌شتافتم و پسر ابی قحافه ابوبکرس را نمی‌گذاشتم که به پله‌ای از منبر پیغمبرص بر آید»[[3]](#footnote-3).

(ب) «لمّا انتهت إلى أميرالـمؤمنين÷ ابناء السقيفة بعد وفاة رسول الله ج إلى قوله فهلاّ احتججتم عليهم بأن رسول الله ج وصى بأن يحسن إلى محسنهم ويتجاوزعن مسيئهم، قالوا: وما في هذا من الحجة عليهم؟ فقال÷: لَوْ کَانَتِ الْإِمَامَةُ فِيهِمْ لَمْ تَکُنِ الْوَصِيَّةُ بِهِمْ»[[4]](#footnote-4).

در اینجا ملاحظه می‌فرمائید که حضرت سیدنا علیس دعوای امارت انصار را با استدلال به اشارۀ حدیث وصیت حضرت پیغمبرص در بارۀ انصار رد کرد و در مورد خلافت و امامت خود «احتجوا بالشجرة وأضاعوا الثمرة». فرمود و بس، اینجا که محل بیان بود و لازم بود بحث غدیر که بنظر شما نص صریح امامت وی می‌باشد استدلال کند مع الوصف استدلال نفرمود، پس حسب قاعده «السكوت في موضع البيان بيان» گوئی آنحضرت نشان دادند که حدیث غدیر نص بر امامت نیست. علی هذا هیچ عاقل شک ندارد که خلافت حضرت صدیقس نام دارد و انیس غار و مونس اسفار برحق و مورد تائید حضرت سیدنا علی مرتضی بوده است.

(ج) امام ابو نعیم المدائنی می‌فرمائید: «عن الحسن الـمثنى بن الحسن الـمجتبى إنه لما قال: إِن من كنت مولاه: نص في خلافة علي، قال أما والله لو يعني النبي ج بذلك الإمامة والسلطان لأفصح لهم فإنه ج كان أفصح الناس للمسلمين»[[5]](#footnote-5).

(د) و همین است مذهب اهل سنت و جماعت و مطابق است فهم اهلبیت را: ابو نعیم از حسن مثنی بن حسن السبطس آورده که از وی پرسیدند که حدیث: «من كنت مولاه» آیا نص است بر خلافت علیس؟ گفت پیغمبرص: بدان خلافت چه آنحضرتص افصح الناس و واضح گوترین مردم بود هر آئینه می‌گفت: «يا أيهاالناس هذا ولي أمري والقائم عليكم بعدي فاسمعوا له وأطيعوا». بعد از آن گفت: قسم بخداست اگر خدا و رسولش علی را جهت اینکار اختیار می‌کردند و علی امتثال امر خدا و رسولص نمی‌کرد و اقدام براین کار نمی‌فرمود هر آئینه بسبب ترک امتثال فرمودۀ ‌حق تعالی و حضرت سید الوری اعظم الناس از روی خطایا می‌بود. شخصی گفت: آیا نه گفته است رسول خداص: «من كنت مولاه فعلي مولاه». حسنس گفت: آگاه باش قسم خدا است اگر اراده می‌کرد پیغمبرص خلافت را واضح می‌گفت و تصریح می‌کرد چنانچه بر صلوة و زکوة کرده است. و می‌فرمود: در این «يا أيها الناس إن علياً والى أمركم من بعدي والقائم في الناس بأمري»[[6]](#footnote-6).

(هـ ) مؤلف نصوص امامت در ص 78 چاپ تهران چنین مرقوم نموده است: و چنانکه نبیره آنحضرت حسن ابن الحسن المجتبی÷ همینکه از او سوال کردند: آیا نصی بر خلافت امیر المؤمنین موجود داشت در داستان غدیر؟ حسن فرمود: «لوكان النبي ج أراد خلافته لقال: أيها الناس هذا ولي أمري والقائم بعدي فاسمعوا وأطيعوا، ثم قال الحسن: «أقسم بالله سبحانه أن الله تعالی لو آثر علیا لأجل هذا الأمر ولم یقدم علی –کرم الله وجهه– لکان أعظم الناس خطاء». یعنی: «اگر پیغمبر خلافت علی را اراده کرده بود هر آئینه می‌گفت: «أيها الناس» این علی ولی امر من و پس از من قائم بر شما است پس گوش کنید و اطاعت نمائید،‌ آن که فرمود: بخدا قسم هر گاه خدایتعالی و رسول او علی را برای خلافت بر گزیده بودند و علی به این کار اقدام نمی‌کرد و خطا و گناهش از همه مردم بزرگتر و بیشتر بود».

آری، شوکت تسلیم خود آنجناب بهترین دلیل و حجت بر عدم نص در نزد او لوالألباب نه بر اهل غرض و ارتیاب[[7]](#footnote-7).

(و) «وذكر أن مؤمن الطاق قيل له مالذي جري بينك و بين زيد بن علي في محضر أبي عبدالله؟ قال: قال زيد بن علي: يا محمد بن علي بلغني إنك تزعم إن في آل محمد إماماً مفترض الطاعة قال: قلت نعم وكان أبوك علي بن الحسين أحدهم. فقال وكيف و قد كان يؤتي بلقمة وهي حارة فيبردها بيده ثم يلقمنيها، ‌افترى إنه كان يشفق على من حر اللقمة ولا يشفق على من حرالنار؟»[[8]](#footnote-8).

(ز) «قال حدثني مؤمن الطاق واسمه محمد بن علي بن النعمان أبوجعفر الأحول قال: كنت عند أبي عبدالله÷ فدخل زيد بن علي فقال لي: يا محمد بن علي! أنت الذي تزعم أن في آل محمد إماماً مفترض الطاعة معروفاً بعينه؟ قال: قلتُ: نعم، كان أبوك أحدهم. قال: ويحك فما كان يمنعه من أن يقول لي فوالله لقد كان يؤتي بالطعام الحار فيقعدني على فخذه و يتناول الطعام فيبردها ثم يلقمينها أفتراه كان يشفق علي من حر الطعام ولا يشفق علي من حر النار؟»[[9]](#footnote-9).

یعنی: «به ابی جعفر احول مؤمن الطاق گفتند که: جریان گفتگوی تو با زید بن علی بن الحسین در حضور حضرت صادق چه بود؟ مؤمن الطاق گفت، زید بن علی بمن گفت: ای محمد علی بمن چنین رسیده که تو می‌پنداری در میان آل محمد امام مفترض الطاعه بوده است؟ گفتم: آری پدر تو علی بن الحسین یکی از ایشان است. زید گفت: چگونه خود سرد می‌کرد آنگاه در دهانم می‌گذاشت آیا تو چنین می‌پنداری که او از حرارت لقمه بر من دل سوزی می‌کند اما از حرارت آتش جهنم دل سوزی نمی‌کند؟»[[10]](#footnote-10).

نتیجه: از این مذاکره‌ای که بین زید بن علی الحسین در محضر حضرت صادق/ اتفاق افتاده است معلوم می‌شود که در خاندان رسول خداص از مسئله امامت منصوصه خبری نبوده است.

علامه طباطبایی می‌نویسد:

«البته ما می‌دانیم که زید بن علی بن الحسینإ از بزرگان اهل بیت و از زهاد و فقهای عترت شمرده می‌شود و کتبی که علمای امامیه در علم رجال پرداخته‌اند مانند رجال علامه حلی و شوستری و ممقانی و غیر هم از ذکر مناقب و فصائل او مشحون است، و امام صادقس و امام رضاس هر کدام بنابر مدارک معتبر امامیه، زید را بسیار ستوده‌اند، در کتاب عیون اخبار الرضا آمده که امام علی بن موسی الرضا در بارۀ‌ زید بن علی فرمود:

«فإنه كان من علماء آل محمد غضب لله فجاهد أعدائه حتى قُتل في سبيل الله». یعنی «زید بن علی از دانشمندان آل محمد بود و برای خدا خشم گرفت و با دشمنان او نبرد کرد تا در راه خدا کشته شد»[[11]](#footnote-11).

5-: در مطلب 6 در مورد شواری نوشته‌اید: و بجزوه آنکه فرستاده‌اید اشاره کرده‌اید و آیاتی چند نیز مرقوم فرموده‌اید. در این مورد باید گفت که در این جزوه مطلبی که قانع کننده باشد ذکر نشده است و آنچه نوشته شده است حالش از آنچه ما در این صفحات شرح داده‌ایم روشن است.

و آیاتی که درباره واجب الإطاعة بودن فرمان نبوی نوشته‌اید بدون شک صحیح است، اما به عقیده علماء اهل سنت چنین فرمانی از بارگاه رسالت صادر نشده است. و آنچه شما بدان استناد می‌کنید تاکیداتی است درباره اهل بیت و پیروی از عقاید و اعمال و اخلاق آن‌ها که اهل سنت بتوفیق الهی کاملاً بر آن عامل‌اند.

و درباره آیه ﴿ٱلنَّبِيُّ أَوۡلَىٰ بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ مِنۡ أَنفُسِهِمۡ﴾ [الأحزاب: 6]. «پیامبر به [تصرف در کارهاى‏] مؤمنان از خودشان سزاوارتر است». که شما ذکر فرموده‌اید خاطر نشان می‌سازیم که دنباله‌اش جمله‌ی: ﴿وَأَزۡوَٰجُهُۥٓ أُمَّهَٰتُهُمۡ﴾ است که در‌شان مادران مؤمنین یعنی زنهای مطهر حضرت رسولص که از جملۀ آن‌ها حضرت ام المؤمنین عائشه صدیقهل و حضرت حفصهل و حضرت ام الؤمنین حبیبهل به ترتیب دختران حضرت ابوبکرس و عمرس و ابو سفیانس می‌باشد نازل شده است.

بعد از آن نوشته‌اید که: «فرمان پیامبر در امامت و خلافت امیر مؤمنان و در پیروی از اهل بیت مانند فرمان خدا است و هیچکس در سر پیچی از فرمان پیامبرص معذور نیست» اینجا از مطرح کردن این سؤال ناگزیریم که، آیا عدم معذوریت منحصر بفرمان‌های است که شما بگمان خود بدان اشاره کرده‌اید یا عام است؟

اگر جواب موافق شق اول قضیه باشد بدیهی البطلان است زیرا نصوص مصرحه‌ای که شما به آن‌ها استناد کرده‌اید عامند نه خاص و اگر جواب موافق شق دوم قضیه باشد، ‌پس صدها آیات کلام الله مجید در مدح عموم صحابه مهاجرین و انصار موجود است و همیچنین صدها حدیث از پیامبر اسلام و ائمه اهل بیت وجود دارد که بدان توجه نمی‌شود چرا؟

چنانکه ما برای استحضار شما مواردی چند را از آیات قرآن و احادیث کتب بزرگان اهل تشیع نقل خواهیم کرد و من الله التوفیق.

(الف) قرآن مجید در آیه 29 سوره فتح درباره اصحاب بزرگوار پیامبر اکرمص چنین می‌فرماید: ﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ تَرَىٰهُمۡ رُكَّعٗا سُجَّدٗا يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗاۖ سِيمَاهُمۡ فِي وُجُوهِهِم مِّنۡ أَثَرِ ٱلسُّجُودِۚ ذَٰلِكَ مَثَلُهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِۚ وَمَثَلُهُمۡ فِي ٱلۡإِنجِيلِ كَزَرۡعٍ أَخۡرَجَ شَطۡ‍َٔهُۥ فَ‍َٔازَرَهُۥ فَٱسۡتَغۡلَظَ فَٱسۡتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِۦ يُعۡجِبُ ٱلزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ ٱلۡكُفَّارَۗ وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ مِنۡهُم مَّغۡفِرَةٗ وَأَجۡرًا عَظِيمَۢا ٢٩﴾ [الفتح: 29]. «محمّد رسول خداست و کسانى که با اویند بر کافران سخت‏گیر و در میان خود مهربانند. آنان را در حال رکوع و سجده مى‏بینى که از خداوند فضل و خشنودى مى‏جویند. نشانه [درستکارى‏] آنان از اثر سجده در چهره‏هایشان پیداست. این وصف آنان در تورات و وصفشان در انجیل است. مانند کشتى هستند که جوانه‏اش را بر آورد آن گاه آن را تنومند ساخت آن گاه ستبر شد، سپس بر ساقه‏هایش ایستاد کشاورزان را شگفت زده مى‏سازد تا از [دیدن‏] آنان کافران را به خشم آورد. خداوند به کسانى از آنان که ایمان آورده‏اند و کارهاى شایسته کرده‏اند آمرزش و پاداشى بزرگ وعده داده است».

خصوصیات قابل توجه صحابهش در این آیه بشرح زیر خلاصه می**‌**شود.

1. معیت (همراهی و هم صحبت بودن) رسول خداص که از بزرگترین نعمت‌های الهی است بر آن‌ها.
2. شدت و صلابت و استحکام ایمانی در برابر کفار و دشمنان دین.
3. رحمت و شفقت نسبت به همدیگر و غمخواری مسلمین و استحکام رشته‌ی اخوت و برادری میان‌شان.
4. بیننده همیشه آنانرا در انجام مرضیات الهی که کامل‌ترین نمونه آن نماز است خواهد دید.
5. ﴿يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗا﴾ یعنی هدف آن‌ها صرفاً رضای الهی است و بر مقام اخلاص عمل استوار‌اند.
6. پیشانی‌هایشان بر اثر مکث در سجود پینه بسته است.
7. آن‌ها در تورات و انجیل یعنی در میان ملل گذشته نیز ستوده شده‌اند.
8. قوت ایمانی آنان و پیشرفت اسلام بوسیله‌شان موجب شگفتی مردم است.
9. ﴿لِيَغِيظَ بِهِمُ ٱلۡكُفَّارَ﴾ اشاره برآن است که کمال و رشادت و عظمت اسلامی آنان موجب حسادت و غیظ کفار می‌شود یا بالفاظ دیگر دشمن‌شان را خداوند در ردیف کفار شمرده است.
10. وعدۀ مغفرت و بخشش و وعدۀ‌ اجر و مزد عظیم و بزرگ برای آن‌ها از طرف خداوند متعال شده است.

تقریباً هیمن صفات قرآنی صحابهش را که در این آیه مذکور است حضرت امیر المؤمنین علیس در خطباتش که در نهج البلاغة موجود است ذکر فرموده است فلیراجع. بطور نمونه نظر شما را بخطبه شماره 96 ص 286 نهج البلاغة جلب می‌کنیم.

«لَقَدْ رَأَيْتُ أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ صَلَّي اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَمَا أَرَي أَحَداً يُشْبِهُهُمْ مِنْکُمْ! لَقَدْ کَانُوا يُصْبِحُونَ شُعْثاً غُبْراً، قَدْ بَاتُوا سُجّداً وَقِيَاماً، يُرَاوِحُونَ بَيْنَ جِبَاهِهِمْ وَخُدُودِهِمْ، وَيَقِفُونَ عَلَي مِثْلِ الْجَمْرِ مِنْ ذِکْرِ مَعَادِهِمْ! کَأَنَّ بَيْنَ أَعْيُنهِمْ رُکَبَ الْمِعْزَي مِنْ طُولِ سُجُودِهِمْ!». «من اصحاب محمدص را دیدم، اما هیچکدام از شما را همانند آنان نمی‏نگرم، آن‌ها صبح می‏کردند در حالیکه موهای ژولیده و چهره‏های غبارآلوده داشتند، شب را تا صبح در حال سجده و قیام به عبادت می‏گذراندند، و پیشانی و گونه‏های صورت را در پیشگاه خدا بر خاک می‏ساییدند، با یاد معاد چنان ناآرام بودند گویا بر روی آتش ایستاده‏اند، بر پیشانی آن‌ها از سجده‏های طولانی پینه بسته بود».

(ب) ﴿فَإِنۡ ءَامَنُواْ بِمِثۡلِ مَآ ءَامَنتُم بِهِۦ فَقَدِ ٱهۡتَدَواْۖ وَّإِن تَوَلَّوۡاْ فَإِنَّمَا هُمۡ فِي شِقَاقٖ﴾ [البقرة: 137].

«پس اگر به آنچه شما به آن ایمان آورده‏اید، ایمان آورند، در حقیقت راه یافته‏اند و اگر روى برتافتند جز این نیست که آنان در ستیزند». ملاحظه می‌فرمائید که در این آیه ایمان صحابهش محور و مدار صحت و اعتبار ایمان دیگران و ما و شما قرار داده شده است و هدایت منحصر به پیروی‌شان شده است و روگردانی و صرف نظر از آنان را مایه شقاق دانسته است.

( ج) ﴿لَّقَد تَّابَ ٱللَّهُ عَلَى ٱلنَّبِيِّ وَٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ ٱلۡعُسۡرَةِ مِنۢ بَعۡدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٖ مِّنۡهُمۡ ثُمَّ تَابَ عَلَيۡهِمۡۚ إِنَّهُۥ بِهِمۡ رَءُوفٞ رَّحِيمٞ ١١٧﴾ [التوبة: 117].

«خداوند بر پیامبر و مهاجران و انصارى که به هنگام تنگدستى بعد از آنکه نزدیک بود دلهاى گروهى از آنان از کف برود، رحمت آورد. سپس از آنان در گذشت، بى گمان او [نسبت‏] به آنان رؤوف مهربان است». این آیه همانطور که همه ما می‌دانیم مربوط بغزوه تبوک است که شیخین (ابوبکر و عمرب) در این سفر همرحل و هم توشه هم اثاث پیامبر اکرمص بودند و عثمانس علاوه بر تجهیز یک سوم لشکر کمک‌های بی‌نظیری کرد که در ازای آن فرمان نبوی: «ما ضر عثمان ما عمل بعد اليوم». یعنی بعد از امروز عثمان هر کاری بکند او را زیان نخواهد داد» صادر شد و علی بفرمان نبویص در مدینه ماند و بسبب ماندن خود از شرکت در غزوه بی‌نهایت ناراحت شد و بگریه در آمد که در نتیجه به شرف این حدیث باین منزلت نائل گردید.

(د) ﴿لَّقَدۡ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ يُبَايِعُونَكَ تَحۡتَ ٱلشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمۡ فَأَنزَلَ ٱلسَّكِينَةَ عَلَيۡهِمۡ وَأَثَٰبَهُمۡ فَتۡحٗا قَرِيبٗا ١٨﴾ [الفتح: 18]. «به راستى خداوند از مؤمنان هنگامى که زیر درخت با تو بیعت مى‏کردند خشنود شد، و معلوم داشت که در دل‌هایشان چیست، در نتیجه بر آنان آرامش فرود آورد و فتحى نزدیک را به آنان پاداش داد».

شرف اعلام خوشنودی و رضای پروردگار در این موقع به یمن همت مردانه‌ی عثمان برای صحابهش حاصل شد که بفرمان رسول خدا بنمایندگی آنحضرت بسفارت منصوب و بمکه فرستاده شد و پشت سر او شائعه شهادت و کشته شدن او بسمع مبارک پیامبر اکرمص رسید که نتیجه تصمیم جهاد با کفار را بمنظور خونخواهی عثمانس گرفت و از صحابهش بیعت جهاد خواست و در این بیعت شیخینب نیز تشریف داشتند و در آخر آنحضرتص را دست عثمان قرار داده در دست دیگر خود قرار داد. چنانچه در کتاب الروضة ص159 ج 2 تحت حدیث شماره 503 موجود است و فرمود این دست عثمان است که با دست من بعیت کرد.

و علاوه از این، ده‌ها آیات کلام الله مجید که محل ذکر همه اینجا نیست در مدح صحابه وجود دارد و کفی به شرفاً.

(ﻫ) و روایات اهل بیت در این باب بی‌شمار است. از آنجمله در ص 373 در کلام شماره 66 و ص 160 نهج البلاغة مدح صحابه و انصار و در 1299 نیز و در 415 و 443 و 1300 «وليهم والٍ فأقام واستقام حتي ضرب الدين بجرانه» کلام شماره 459 و در 721 کلام 219 «لله بلاد فلان» مدح و ستایش حضرت عمرس و در خطبه 193 و 525 «ما عرف شيئاً تجهله» مدح حضرت عثمانس موجود است.

و عليك ببعض تفصيل هذا الباب.

1. «عن منصور بن حازم قال قلت لأبي عبدالله – إلى قوله قلت فاخبرني عن أصحاب محمد ج. صدقوا على محمد أم كذبوا؟ قال: بل صدقوا الخ..»[[12]](#footnote-12).
2. «لقد رأيت أصحاب محمد ج فما أرى أحداً منكم يشبههم الخ..»[[13]](#footnote-13).
3. «قَوْمٌ واللهِ مَيَامِينُ الرَّأْيِ، مَرَاجِيحُ الْحِلْمِ، مَقَاوِيلُ بِالْحَقِّ...»[[14]](#footnote-14). «آنان مردمی بودند، نیک‏اندیش، ترجیح‏دهنده بردباری، گویندگان حق...».
4. «أَيْنَ الْقَوْمُ الَّذِينَ دُعُوا إِلَي الْإِسْلاَمِ فَقَبِلُوهُ؟ وَقَرَأُوا الْقُرْآنَ فَأَحْکَمُوهُ؟...»[[15]](#footnote-15).
5. «أَنَّ قَوْماً اسْتُشْهِدُوا في سَبِيلِ اللهِ تَعَالَى مِنَ الْمُهاجِرينَ وَالْأَنْصَارِ, ولِکُلٍّ فَضْلٌ...»[[16]](#footnote-16). «جمعی از مهاجر و انصار در راه خدا به شهادت رسیدند؟ و هر کدام دارای فضیلتی بودند؟».
6. «و قد مضت الأصول نحن فروعها»[[17]](#footnote-17).
7. «ولقد كنا مع رسول الله نقتل آبائنا وإخواننا وأعمامنا ما نزيدنا ذلك إلا إيماناً وتسليماً»[[18]](#footnote-18).

و صد‌ها فراز دیگران از این کتاب ناطق بفضل و عظمت و متبوع و مطاع بودن یاران عزیز پیامبر اسلامص وجود دارد که متأسفانه امروز نادیده گرفته شده‌اند و بقول معصوم توجه نمی‌شود.

1. «اللهم وأصحاب محمد الذين أحسنو الصحابة»[[19]](#footnote-19).

اینجا ملاحظه می‌فرمائید که بعد از ذکر «آل محمد» برای اصحاب محمد دعاء‌ شده است و بر آن‌ها حضرت امام سجاد درود فرستاده است. شما بفرازهای این دعاء‌ مفصل که در حق مهاجرین و انصار شده و در کتابی چون «أخت القرآن» و «زبور آل محمد» از زبان معصوم مذکور است، ‌با دیده انصاف بنگرید مراد از آن چه کسانی هستند؟

1. «حدثنا الحاكم – إلى قوله قال: سئل الرضا÷ عن قول النبي ج: أصحابي كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم. وعن قوله: دعوا لي أصحابي ‌فقال: هذا صحيح»[[20]](#footnote-20). نیز همین مضمون در بحارالأنوار و جامع الأسرار ملاحیدر آملی و احتجاج طبرسی موجود است. به نقل حواله فوق.
2. «عن فضيل الرسان قال: سمعت اباداؤد وهو يقول: حدثني بريدة‌ الأسلمي قال: سمعت رسول الله ج يقول: إن الجنة تشتاق إلى ثلاثة قال: فجاء‌ ابوبكر فقيل له: يا أبا بكر أنت الصديق وأنت ثاني اثنين إذهما في الغار فلو سئلت من هؤلاء الثلاثة»[[21]](#footnote-21).
3. «ثم جاء عمر فقيل له: يا أبا حفص إن رسول الله ج قال: إن الجنة تشتاق إلى ثلاثة وأنت الفاروق الذي ينطق الـملك علي لسانك»[[22]](#footnote-22).
4. «قال بعض الـمخالفين بحضرة الصادق÷ ما تقول في العشرة من الصحابة قال أقول فيهم الخير الجميل الذين يحط الله به سيأتي ويرفع به درجاتي قال السائل: الحمدلله على ما نقذني من بغضك كنت أظنك رافضياً ببغض الصحابة الخ»[[23]](#footnote-23).
5. «و عن عروة بن عبدالله قال سألت أباجعفر محمد بن علي عن حلية السيوف فقال: لا بأس به فقال قد حلي أبوبكر الصديقس سيفه قلت فتقول الصديق فوثب وثبة استقبل القبلة وقال: نعم الصديق، نعم الصديق، نعم الصديق، ‌فمن لم يقل له الصديق فلا صدق الله له قولا في الدينا ولا في الآخرة»[[24]](#footnote-24).
6. «از حضرت جعفر مردیست که ایشان فرمودند: «ابو بکر» از دو راه جد مادری من است»[[25]](#footnote-25).
7. وأمه أم فروة ‌بنت القاسم بن محمد بن أبی بکر الصدیقس (ص 367 ج2 كشف الغمة).

هرگاه ثابت شد که ابوبکر صدیق از هر دو رشته جد مادری حضرت امام صادق است پس معلوم شد که از امام صادق تا امام دوازدهم ابوبکر صدیق جد هفت تن از ائمه است. على هذا آیا این درست است که شما بجد بزرگوار هفت تن از ائمه بگمان خود معصومین را غاصب و ظالم حتی کافر بدانید؟ آیا این موجب خوشحالی آن هفت تن ائمه است؟ باید تدبر بفرمائید و حضرت عمر فاروق داماد حضرت علی و حضرت زهراء بدخترش زینب صغری،‌ «ام گلثوم» بوده است که از وی فرزندش زید ابن عمر متولد شره است. (ص 346 ج 5 اصافی چاپ تهران).

1. در مطلب 7، 8 و 9 ادعاء شدست که بر آیه شورای عمل نشده است و امری مؤمنان و بسیاری از بزرگان صحابه در آن نبوده‌اند جوابش را اینکه از زبان مبارک خود حضرت امیر مؤمنان در یافت دارید «إنه بايعني القوم الذين بايعوا أبابكر وعمر وعثمان علي ما بايعوهم عليه فلم يكن للشاهد أن يختار ولا للغائب أن يرد وإنما الشوري للمهاجرين والأنصار فإن اجتمعوا علي رجل وسموه إماماً‌كان ذلك لله رضاً»[[26]](#footnote-26). لطفاً در این فرمایشات حضرت امیر المؤمنین منصفانه تعمق بفرمائید مسئله حل است که حضور همه افراد در مشوره شرط نیست، ‌و حضرت علی بسبب اشتغال به عذر تجهیز و تکفین رسول خداص در مشوره حاضر نشده بود و مردم هم شاید عدم رغبت او را بر این کار احساس می‌کردند لذا متعرض حضرتش نشدند. و از طرفی موضوع تعین خلیفه نیز لازم بود که تاخیر در آن موجب بروز اختلافات غیر قابل جبران می‌شد آنرا مؤخر نکردند.
2. آنچه در مورد نامه شماره 6 فوق الذکر نوشته‌اید که: «ما به قرائن حالیه و مقالیه توجه نداشته‌ایم» ‌لطفاً قرائن را شما ذکر بفرمائید، ‌حتماً خواهید گفت که تقیه بوده است، که به هیچ وجه صحیح نیست زیرا حضرت امیر با معاویهس که مکتوب الیه این نامه است تقیه‌ای نداشته است و اگر تقیه در اینجا واجب بود با وی جنگ نمی‌کرد، و حمل آن به معانی دیگر و تأویل کردنش بتاویلات رکیکه از قبیل دلیل الزامی و غیره در واقع تحریف این بیان صریح و قاطع و کلام حضرت امیر و از باب «‌تأويل القول بما لا يرضي قائله» می‌باشد.
3. و اما اینکه نوشته‌اید: «اگر نهج البلاغة را می‌‌پذیرید لطفاً ‌خطبه شقیقیه الخ» در پاسخ به این فرمائش شما باید خاطر نشان سازیم همانطور که می‌دانید نهج البلاغة که نزد شما «أخ القرآن» نام دارد کتابی است که مؤلفات علماء برجستۀ‌ شما حضرت علی بدست علامه رضی یا علامه مرتضی صورت گرفته و سعی شده است که در آن خطبات و نامه‌ها و سخنان حضرت امیر المؤمنین گردآورده شود اما از آنجا که هیچ گرد آوردنده‌ای دعوی معصومیت نکرده است امکان وقوع خطاء در نقل ممکن است و در جائیکه روایات موضوعه بدامن پاک حضرت پیامبر ختمی مرتبتص نیز منسوب شده است دامن پاک خلفاء و یارانش که از جمله حضرت امر المؤمنین نیز هست از این نسبت مصون نمانده است، علی هذا بنظر ما نهج البلاغة نیز محتوی چنین رطب و یابس‌های می‌باشد که از آنجمله همین خطبه مشارالیه شما بنام شقیقیه نیز هست، زیرا با خطبات دیگر این کتاب و سخنان آنحضرت تناقص دارد. و یا نصوص قرآن که در آن مدح و منقبت صحابه موجود است و با دیگر روایات اهل بیت که حاکی از فضیلت خلفاء ثلاثه است مخالفت دراد. چنانچه در کتب شما از ائمه منقول است «‌ما لا يوافق من الحديث القرآن فهو زخرف»[[27]](#footnote-27).

و نیز در جلد اول اصول کافی ص 96 چاپ سوم تهران موجود است «‌فقال أبوالحسن÷ إذا كانت الروايات مخالفة للقرآن كذبتها».

در یک نامه بیش از این نمی‌توان مطالب را شرح داد و خواهشمندیم اگر آرزو دارید حق بر شما آشکار شود به کتاب‌های مفصلی مانند «إزالة الخفاء» تألیف علامه بزرگوار امام ولی الله محدث دهلوی/ و «تحفة اثناعشرية» تألیف فرزند عزیزش مرحوم امام عبدالعزیز دهلوی/ و همچنین به کتاب «باقيات صالحات» تألیف مرحوم مهدی علی بن سید ضامن علی که از مجتهدین شیعه لکهنو بوده است و پس از بررسی مذاهب بمذهب حق اهل سنت در آمده است، و نیز به کتاب «منهاج الاعتدال» ‌تألیف مرحوم شیخ الإسلام ابن تمیه/ مراجعه فرمائید که همه چیز را از کتب بزرگان شیعه نقل کرده‌اند و آنوقت متوجه خواهید شد که علمای بزرگ خودتان در کتاب‌های‌شان به درست و حقانیت عقاید ما سنیان شهادت داده مهر تصدیق زده‌اند. و ذیلاً برای سهولت شما عباراتی چند را از کتب خودتان در مورد حقانیت مذهب اهل سنت نقل کرده بحث را بپایان می‌بریم شاید بزودی فرصت بررسی آن کتب را نداشته باشید و من الله التوفیق.

(الف) «وَسَيَهْلِكُ فِيَّ صِنْفَانِ: مُحِبٌّ مُفْرِطٌ يَذْهَبُ بِهِ الْحُبُّ إِلَي غَيْرِ الْحَقِّ، وَمُبْغِضٌ مُفْرِطٌ يَذْهَبُ بِهِ الْبُغْضُ إِلَي غَيْرِ الْحَقِّ، وَخَيْرُ النَّاسِ فيَّ حَالاً الَّنمَطُ الْأَوْسَطُ فَالْزَمُوهُ، وَالْزَمُوا السَّوَادَ الْأَعْظَم فَإِنَّ يَدَ اللهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ، وَإِيَّاکُمْ وَالْفُرْقَةَ! فَإِنَّ الشَّاذَّ مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ، کَمَا أَنَّ الشَّاذَّةَ مِنَ الْغَنَمِ لِلذِّئْبِ. أَلاَ مَنْ دَعَا إِلَي هذَا الشِّعَارِ فَاقْتُلُوهُ، وَلَوْ کَانَ تَحْتَ عِمَامَتِي هذِهِ»[[28]](#footnote-28).

«به زودی دو گروه نسبت به من هلاک می‏گردند، دوستی که افراط کند و به غیر حق کشانده شود، و دشمنی که در کینه‏توزی با من زیاده‏وری کرده به راه باطل درآید، بهترین مردم نسبت به من گروه میانه‏رو هستند، از آن‌ها جدا نشوید، همواره با بزرگترین جمعیت‌ها باشید که دست خدا با جماعت است، از پراکندگی بپرهیزید، که انسان تنها بهره شیطان است آنگونه که گوسفند تنها طعمه گرگ خواهد بود، آگاه باشید هر کس که مردم را به تفرقه و جدایی دعوت کند او را بکشید هر چند که زیر عمامه من باشد».

و همچنین در ص 1301 موجود است: «يَهْلِكُ فِيَّ رَجُلَانِ مُحِبٌّ مُفْرِطٌ وَ بَاهِتٌ مُفْتَرٍ». «دو کس نسبت به من هلاک مى‏گردند، دوستى که زیاده‏روى کند، و دروغ پردازى که به راستى سخن نگوید». و در ص 1141 موجود است که «هلك فيَّ رجلان محب غال و مبغض قال». می‌دانید در دنیای اسلام اکنون سه فرقه صنف وجود دارد 1- شیعه2- خوارج 3- اهل سنت، ‌و در گفته‌های فوق الذکر حضرت امیر تصریح است که دو صنف محب مفرط و مبغض مفرط هالک و نمط اوسط ناجی و خیر الناس در حق حضرتشان است،‌ و اهل سنت عقیده دارند که صنف اخیر یعنی نمط اوسط بدلیل اشاره ایکه در کلام مبارک امیر المؤمنین موجود است، آن‌ها هستند و آن اشاره در «والزموالسواد الأعظم» است که حتماً استحضار دارید از مجموع نزدیک بیک ملیارد مسلمان دنیا سواد اعظم و اکثریت سنیان هستند و باز می‌فرماید «‌يدالله على الجماعة» که همانا تلمیح بنام مذهب اهل بیت السنت والجماعة می‌باشد.

(ب) «وأما أهل السنة فهم مستمسكون بما سنه الله لهم ورسوله». (احتجاج طبرسی 84 ) در این روایت نیز همانطور که ملاحظه می‌فرمائید بذکر نام اهل سنت تصریح شده است.

(ج) «ثلاثة عشر فرقة من الثلاث والسبعين فرقة تنتحل مودتي وحبي واحدة منها في الجنة وهي النمط الأوسط واثنتا عشر في النار»[[29]](#footnote-29).

(د) «﴿فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ﴾ [النساء: 59]. فالرد إلی الله الأخذ بمحكم كتابه والرد ی الرسول الأخذ بسنته الجامعة غير الـمفرقة»[[30]](#footnote-30).

و در روایات ذکر شده با نظر انصاف توجه بفرمائید مدعای ما در بارۀ حقانیت مذهب اهل سنت و جماعت واضح و آشکار است در پایان توفیق و سعادت شما و استحکام رشتۀ‌ اخوت فیما بین همه مسلمین جهان را از خداوند پاک مسئلت می‌داریم.

وماتوفيقي إلا بالله عليه توكلت وإليه أنيب.

وهو حسبي نعم الوكيل وصلی الله تعالی علی سيدنا محمد مظهر كرمه وعلی آله وأصحابه وأزواجه وذرياته أجمعين، ‌آمين.

حل اختلاف در شئون امامت از كتاب راهی بسوی وحدت اسلامی

تألیف: علاّمه طباطبائی

اینکه باید دانست که امامت علی÷ و اولاد امجاد او خواه از طریق نص خاص باشد یا از غیر مجرای تشریع امر مسلمی است که برادران اهل سنت و جماعت نیز آن را (البته از غیر طریق نص الهی) انکار نمی‌کنند یعنی مقام شکوهمند علیس را بعنوان امام المتقین می‌پذیرند زیرا که آنحضرت در علم و تقوی و دیگر فضائل اخلاقی مقتدای مسلمین و بسی بر جسته و بلند مرتبه بوده است، و ما بر طبق مدارک شیعه ثابت خواهیم کرد که رفتار علیس و اولاد گرامی آنحضرت با خلفاء راشدین بنحوی بوده که با بیعت و موافقت قرین شده است که امیدواریم که این اقدام به حُسن تفاهم فریقین بیافزاید و نزاع این دو گروه عظیم از مُسلمین را بخواست خداوند مهربان،‌ تخفیف بسیار بخشد، لذا به این بخش یعنی به دومین بحث از مباحث مربوط به امامت می‌پردازیم.

مسئله دوم: آنکه آثار گوناگونانی در دسترس ما است مبنی بر آنکه علی÷ پس از رحلت رسول اللهص مدت کوتاهی از بیعت با أبوبکرس خود داری فرمود ولی سر انجام با وی موافقت و بیعت کرد و پس از او با خلیفه ثانی نیز بهمین شیوه رفتار نمود. از میان آثار مزبور نصی را که برخی از اعلام شیعه آنرا نقل کرده‌اند لازم است در اینجا بیاوریم. این مدرک، صورت نامه‌ای است که از امیر مؤمنان علی÷ بجای مانده، اصل نامه را مؤرخ اقدم شیعی، ابو اسحق، ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی (متوفی در سال 283 هجری در کتاب الغارات آورده[[31]](#footnote-31). و از اهل سنت، ابن قتیبه نیز آنرا نقل کرده است و ما آنرا از کتاب مستدرک نهج البلاغة اثر فقیه امامیه شیخ هادی کاشف الغطاء در اینجا می‌آوریم.

«من كتاب له÷ أمر جماعة من أصحابه أن يقرؤوه علي شيعته. بين لهم ما نقوله فيما سألوه عنه. أما بعد، ‌فإن الله بعث محمداً ج للعالـمين، وأميناً علی التنزيل، ‌وشهيداً علی هذه الأمة، ‌وأنتم يا معشرالعرب علی غير دين، في شر دارٍ،‌ تسفكون دماءكم، ‌وتقتلون أولادكم، ‌وتقطعون أرحامكم وتأكلون أموالكم بينكم بالباطل، ‌فمن الله عليكم فبعث محمداً إليكم، بلسانكم فعلمكم الكتاب والحكمة والفرائض والسنة، ‌وأمركم بصلة ‌الأرحام وحقن الدماء وإصلاح ذات البين، وأن تؤدو الأمانات وتوفوا بالعهد، ‌ونهاكم عن الظلم والبغي وشرب الحرام وبخس المكيال والميزان و كل خير يبعدكم عن النار قد حضكم عليه وكل شر يبعدكم عن الجنة قد نهاكم عنه، فلما استكمل مدته من الدنيا وتوفاه الله مشكوراً شعيه مرضيا عمله مغفورا ذنبه شريفاً عندالله نزله فلما مضی تنازع المسلمون الأمر بعده فوالله ما كان يلقي في روعي ولا يخطر على بالي أن العرب تعدل هذا الأمر عني، ‌فما راعني إلا إقبال الناس علی أبي بكر واجفالهم إليه، فأمسكت يدي، ‌ورأيت أنی أحق بمقام محمد في الناس. فلبثت بذلك ما شاءالله،‌ حتی رأيت راجعة من الناس رجعت عن الإسلام، ‌يدعون إلی محو دين محمد وملة ابراهيم، فخشيت إن لم أنصر الإسلام وأهله أن أری في الإسلام ثلما وهدما تكون المصيبة به أعظم من فوت ولاية أمركم التي هي فبايعت أبابكر عند ذلك[[32]](#footnote-32). ونهضت معه في تلك الأحداث حتی زهق الباطل وكانت كلمة الله هي العليا وإن رغم الكافرون، فصحبه مناصحا وأطعته فيما أطاع الله فيه جاهدا،‌ فلما احتضر بعث إلی عمر فواله، ‌فسمعنا وأطعنا وبايعنا وناصحنا ……. إلی آخر الكتاب»[[33]](#footnote-33). از نامه‌های آنحضرت است که (درود خدا بر اوباد) گروهی یاران خویش را فرمان داد تا این نامه را بر پیروانش بخوانند و در این نامه آنچه را که از وی سوال کردند بیان نموده است.

پس از ستائش خدا و درود بر رسول اکرمص خداوند محمدص را بر انگیخت تا بیم دهنده جهانیان و امنی بروحی و گواه بر این امت باشد، ‌پس شما ای گروه عرب، دین صححیی نداشتید و در بدترین منزل ساکن بودید و خون یکدیگر را می‌ریختید، فرزندان خود را می‌کشتید، و از خویشان پیوند را می‌بریدید و اموالتان را میان خویش بباطل می‌خوردید، پس خدا بر شما منت نهاد محمد را بر زبان خودتان بسوی شما فرستاد، او بشما کتاب و حکمت و واجبات و سنت آموخت و شما را به پیوند با خویشان و نریختن خون کسان و آشتی دادن مردمان فرمان داد و اینکه امانت‌ها را بدرستی (به صاحبان شان) برگردانید و به پیمان خود وفا کنید و شما را از ظلم و تجاوز و شرابخواری و کم فروشی نهی کرد و شما را به هر چیز‌ی که از آتش دور تان می‌کند تشویق نمود، و از هر چیزی که از بهشت دور تان می‌سازد باز داشت، پس چون عمرش در دنیا به کمال رسید، ‌خداوند او را وفات بخشید در حالیکه کوشش وی را سپاس نهاد و از کردارش راضی بود و گناهش را بخشید و نزد حق آنچه او مهیا شد شریف وارزنده بود سپس چون از دنیا برفت مسلمینی در کنار زمامداری بعد از وی با یکدیگر بکشمکش پرداختند پس سوگند بخدا در دلم نمی‌گذشت و بذهنم خطور نمی‌کرد که عرب، امر حکومت را از من بر گرداند و مرا بشگفت نیاورد مگر روی آوردن و شتافتن مردم به جانب ابوبکر، پس از بیعت با او در میان مردم هستم لذا تا مدتی که خدا خواست درنگ نمودم تا اینکه دیدم گروهی از مردم مرتد شده از اسلام بر می‌گردند و بسوی نابودی آئین محمدص و دین ابراهیم÷ دعوت می‌کنند پس ترسیدم که اگر بیاری اسلام و مسلمین بر نخیزم شگاف و ویرانی بزرگی در اسلام به بینم که مصیبت آن بزرگتر از فوت ولایت[[34]](#footnote-34) و سر پرستی کار شما باشد که کالای چند روز اندک است سپس مانند سراب محو می‌گردد، در آن هنگام با ابوبکر بعیت نمودم و بهمراه او در آن حوادث قیام کردم تا باطل از میان رفت (و گفتار خدا والاتر است هر چند بر خلاف میل کافران باشد) پس با ابو بکر از راه خیر خواهی مصاحبت کردم و در آنچه خدا را فرمان می‌برد با کوشش تمام،‌ او را اطاعت نمودم آنگاه چون بحال احتضار رسید ولایت و حکومت را به عمر سپرد و ما بیعت کردیم و اطاعت نمودیم وخیر خواهی نشان دادیم ….. تا آخر نامه.

بر طبق این سند که روایات دیگر نیز آن را تائید می‌کنند علیس بنابر مصالحی با حکومت شیخین موافقت و بیعت نموده است و چنان که علامه کاشف الغطاء ذیل همین خطبه می‌نویسد.

«في هذا يبين الإمام÷ أن سبب رضاه ببیعة أبي بكر يرجع إلى ارتداد العرب واضطرار أبي بكرس لحربهم وهو أشرف ما يعمله إنسان»[[35]](#footnote-35).

یعنی: «امام÷ در این سخن، ‌سبب رضایت خود را در بیعت ابو بکر روشن می‌کند که ارتداد عرب از اسلام و ناگزیری ابوبکر (که خدا از وی خشنود باد[[36]](#footnote-36)) از جنگ با ایشان بر می‌گردد و این شریف‌ترین کاری است که انسانی انجام دهد». در تأئید همین نظر و در تعلیل بیعت امیر مؤمنان با ابوبکر در نهج البلاغة نیز می‌خوانیم که علی فرمود: «فَنَظَرْتُ في أَمْرِي، فَإِذَا طَاعَتِي قَدْ سَبَقَتْ بَيْعَتِي، وَإِذَا الـميِثَاقُ في عُنُقِي لِغَيْرِي»[[37]](#footnote-37). یعنی: «پس در کار خود نگریستم و دیدم اطاعت من از فرمان (رسول خداص). بر بیعت من پیشی گرفته و پیمانی برای بیعت با غیر خودم برگردن دارم».

شارحین نهج البلاغة نوشته‌اند که: در این سخن، امامس اشاره باین معنی می‌کند که پیامبر خداص به او توصیه فرموده بود چون در کار حکومت اختلافی پیش آمد تو با کسیکه مسلمین بیعت او را بگردن گرفتند بیعت نما و لذا علیس می‌فرماید:

اطاعت از رسول اللهص بر بیعت من مقدم بود و برای بیعت با دیگری در زمان رسول خداص پیمان محکمی بر گردن داشتم. از همین رو در کتاب كشف الـمحجة اثر سید بن طاوس[[38]](#footnote-38)، (یکی از علمای معروف و پارسائی شیعه) آمده است که، گروهی پس از وفات رسول خداص بنزد علی÷ آمدند و اظهار پشتبانی و یاری از آنحضرت نمودند و خواستند تا علی÷ برای بدست گرفتن زمام امور مسلمین تلاش کند و با دیگران بمخالفت بر خیزد ولی علی÷ از اینکار خودداری نمود و آشکارا گفت که: پیامبر بمن وصیتی نموده و من با رسول خدا در این باره میثاقی دارم که نمی‌توانم آن نقض کنم.

عبارت کتاب کشف الـمجحة چنین است:

«لقد أتاني رهط منهم ابن سعيد والـمقداد بن أسود وابو ذر الغفاري وعمار بن ياسر وسلمان الفارسي وزبير بن العوام وبراء بن عازب يعرضون النصر عليَّ فقلت لهم: إن عندي من نبي الله ج عهداً وله وصية ولست أخالف ما أمرني به».

یعنی: «گروهی نزد من آمدند که از جمله پسران سعید و مقداد و ابو ذر غفاری عمار بن یاسر و سلمان فارسی و زبیر و براءش بودند ایشان یاری خود را بمن عرضه می‌کردند!‌ گفبم: نزد من از پیامبر خداص پیمانی است و آن حضرت مرا وصیتی فرموده و در آنچه مرا بآن امر کرده مخالفت نمی‌کنم».

و بدین ترتیب مولای متقیان مانع ایجاد تشتت و تنازع گردید تا حکومت اسلامی قدرت گیرد و به فتوحات عظیم خود توفیق یابد به همین جهت در دوران حکومت خلفاء مکرر طرف مشورت قرار می‌گرفت و از خیر خواهی و رهنمای دریغ نمی‌فرمود چنانکه خلیفه ثانی در فتح ایران و جنگ روم، ‌از آنحضرت راهنمای خواست و گواه ما در این باره علاوه بر تواریخ مسلمین،‌ کتاب نهج البلاغة است. که به شما آنرا می‌خوانیم:

ومن کلام له÷ وقد شاوره عمر بن الخطاب في الخروج إلى غزوالروم

«...إِنَّكَ مَتَى تَسِرْ إِلَى هذَا الْعَدُوِّ بِنَفْسِكَ، فَتَلْقَهُمْ بِشَخْصِكَ فَتُنْکَبْ، لاَ تَکُنْ لِلْمُسْلِمِينَ کَانِفَةٌ دُونَ أَقْصَى بِلاَدِهِمْ. وَلَيْسَ بَعْدَكَ مَرْجِعٌ يَرْجِعُونَ إِلَيْهِ، فَابْعَثْ إِلَيْهِمْ رَجُلاً مِحْرَباً، وَاحْفِزْ مَعَهُ أَهْلَ الْبَلاَءِ وَالنَّصِيحَةِ، فَإِنْ أَظْهَرَ اللهُ فَذَاکَ مَا تُحِبُّ، وَإِنْ تَکُنِ الْأُخْرَى، کُنْتَ رِدْأً للنَّاسِ وَمَثَابَةً لِلْمُسْلِمِينَ»[[39]](#footnote-39).

یعنی: «از سخنان علی÷ است، هنگامیکه عمر بن خطاب برای رفتن به جنگ رومیان با آنحضرت مشورت نمود.

….. هرگاه خود به جنگ دشمن روی و با آنان روبرو گردی و آسیبی بینی، مسلمانان تا دورترین شهرهای خود، دیگر پناهگاهی ندارند و پس از تو کسی نیست تا بدان روآورند. مرد دلیری را به سوی آنان روانه کن، و جنگ‏آزمودگان و خیرخواهان را همراه او کوچ ده، اگر خدا پیروزی داد چنان است که تو دوست داری، و اگر کار دیگری مطرح شد، تو پناه مردمان و مرجع خواهی بود».

ومن کلام له÷

وقد استشاره عمر بن الخطاب في الشخوص لقتال الفرس بنفسه:

«إِنَّ هذَا الْأَمْرَ لَمْ يَکُنْ نَصْرُهُ وَلاَ خِذْلاَنُهُ بِکَثْرَةٍ وَلاَ بِقِلَّةٍ، وَهُوَ دِينُ اللهِ الَّذِي أَظْهَرَهُ، وَجُنْدُهُ الَّذِي أَعَدَّهُ وَأَمَدَّهُ، حَتَّى بَلَغَ مَا بَلَغَ، وَطَلَعَ حَيْثُ طَلَعَ، وَنَحْنُ عَلَى مَوْعُودٍ مِنَ اللهِ، وَاللهُ مُنْجِزٌ وَعْدَهُ، وَنَاصِرٌ جُنْدَهُ. وَمَکَانُ الْقَيِّمِ بِالْأَمْرِ مَکَانُ النِّظَامِ مِنَ الْخَرَزِ يَجْمَعُهُ وَيَضُمُّهُ: فَإِنِ انْقَطَعَ النِّظَامُ تَفَرَّقَ وَذَهَبَ، ثُمَّ لَمْ يَجْتَمِعُ بِحَذَافِيرِهِ أَبَداً. وَالْعَرَبُ الْيَومَ وَإِنْ کَانُوا قَلِيلاً، فَهُمْ کَثِيرُونَ بَالْإِسْلاَمِ، عَزِيزُونَ بَالْإِجْتِماعِ! فَکُنْ قُطْباً، وَاسْتَدِرِ الرَّحَا بِالْعَرَبِ، وَأَصْلِهِمْ دُونَكَ نَارَ الْحَرْبِ، فَإِنَّكَ إِنْ شَخَصْتَ مِنْ هذِهِ الْأَرْضِ انْتَقَضَتْ عَلَيْكَ الْعَرَبُ مِنْ أَطْرَافِهَا وَأَقْطَارِهَا، حَتَّى يَکُونَ مَا تَدَعُ وَرَاءَكَ مِنَ الْعَوْرَاتِ أَهَمَّ إِلَيْكَ مِمَّا بَيْنَ يَدَيْكَ. إِنَّ الْأَعَاجِمَ إِنْ يَنْظُرُوا إِلَيْكَ غَداً يَقُولُوا: هذا أَصْلُ الْعَرَبِ، فَإِذَا اقْتَطَعْتُمُوهُ اسْتَرَحْتُمْ، فَيْکُونُ ذلِكَ أَشَدَّ لِکَلَبِهِمْ عَلَيْكَ، وَطَمَعِهِمْ فِيكَ»[[40]](#footnote-40)

«از سخنان علی÷ است به عمر بن خطاب هنگامیکه برای رفتن خود بجنگ پارسیان با آنحضرت مشورت کرد: اسلام دین خداست که آن را پیروز ساخت، و سپاه اوست که آن را آماده و یاری فرمود و رسید تا آنجا که باید برسد، در هر جا که لازم بود طلوع کرد، و ما بر وعده پروردگار خود امیدواریم که او به وعده خود وفا می‏کند، و سپاه خود را یاری خواهد کرد. جایگاه رهبر چونان ریسمانی محکم است که مهره‏ها را متحد ساخته به هم پیوند می‏دهد، اگر این رشته از هم بگسلد، مهره‏ها پراکنده و هر کدام به سویی خواهند افتاد و سپس هرگز جمع‏آوری نخواهند شد. عرب امروز گرچه از نظر تعداد اندک است اما با نعمت اسلام فراوانند، و با اتحاد و هماهنگی عزیز و قدرتمندند، چونان محور آسیاب، جامعه را به گردش درآور، و با کمک مردم جنگ را اداره کن. زیرا اگر تو از این سرزمین بیرون شوی، مخالفان عرب از هر سو تو را رها کرده و پیمان می‏شکنند، چنانکه حفظ مرزهای داخل که پشت سر می‏گذاری مهمتر از آن باشد که در پیش روی خواهی داشت. واقع‏بینی در مشاوره نظامی همانا، عجم اگر تو را در نبرد بنگرند، گویند این ریشه عرب است اگر آن را بریدید آسوده می‏گردید، و همین سبب فشار و تهاجمات پیاپی آنان می‏شود و طمع ایشان در تو بیشتر گردد».

از این عبارات خیرخواهی و تائید و موافقت آنحضرت با خلیفه کاملاً آشکار است بخصوص در آنجا که می‌فرماید: «وَلَيْسَ بَعْدَكَ مَرْجِعٌ يَرْجِعُونَ إِلَيْهِ». یعنی: ««مرجعی پس از تو نیست که مردم باو باز گردند»! و نیز می‌فرمائید: «فَکُنْ قُطْباً، وَاسْتَدِرِ الرَّحَا بِالْعَرَبِ»، یعنی: «تو قطب آسیا باش و آسیا را بگردان». و در دیگر خطب و سخنان نهج البلاغة نیز ملاحظه می‌شود که علیس از رفتار ابوبکر و عمرب اظهار رضایت می‌فرماید چنانکه عثمانس نصیحت می‌کند و اعمال نیک شیخین را بیاد او می‌آورد و اظهار می‌دارد.

«وَوَاللهِ مَا أَدْرِي مَا أَقُولُ لَكَ! مَا أَعْرِفُ شَيْئاً تَجْهَلُهُ، وَلاَ أَدُلُّكَ عَلَى أَمْر لاَ تَعْرِفُهُ، إِنَّكکَ لَتَعْلَمُ مَا نَعْلَمُ، مَا سَبَقْنَاكَ إِلَى شَيْءٍ فَنُخْبِرَكَ عَنْهُ، وَلاَ خَلَوْنَا بِشَيْءٍ فَنُبَلِّغَکَهُ، وَقَدْ رَأَيْتَ کَمَا رَأَيْنَا، وَسَمِعْتَ کَمَا سَمِعْنَا، وَصَحِبْتَ رَسُولَ الله ج کَمَا صَحِبْنَا. وَمَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ وَلاَ ابْنُ الْخَطَّابِ بِأَوْلَى بِعَمَلِ الْحَقِّ مِنْكَ».

یعنی «به خدا نمی‏دانم با تو چه بگویم؟ چیزی را نمی‏دانم که تو ندانی، تو را به چیزی راهنمایی نمی‏کنم که نشناسی، تو می‏دانی آنچه ما می‏دانیم، ما به چیزی پیشی نگرفته‏ایم که تو را آگاه سازیم، و چیزی را در پنهانی نیافته‏ایم که آن را به تو ابلاغ کنیم. دیدی چنانکه ما دیدیم، شنیدی چنانکه ما شنیدیم، با رسول خداص بودی چنانکه ما بودیم، پس ابوقحافه (ابابکر) و پسر خطاب، (عمر) در عمل به حق، از تو بهتر نبودند»!.

بطوریکه دانشمند شیعی، سید بن طاؤس در کتاب «كشف المحجة» آورده و نیز محمد بن یعقوب کلینی در کتاب الرسائل[[41]](#footnote-41) نگاشته، علیس ضمن نامه خود در بارۀ رفتار ابوبکر چنین فرموده است: «فولى أبوبكر فقارب[[42]](#footnote-42) واقتصد».

یعنی: «ابوبکر ولایت را با صدق نیت بدست گرفت و براه اعتدال رفت». و در بارۀ رفتار عمر بن خطاب چنین فرموده است: «وكان عُمرُ مرضى السيرة من الناس عند الناس»[[43]](#footnote-43).

یعنی: «رفتار عمر از میان اشخاص، در نظر عموم مردم پسندیده و موجب رضایت بود».

بناء براین می‌توانیم بگوئیم که مقام امامت علی÷ بجای خود محفوظ بوده ولی رضایت و بعیت آنحضرت با خلفاء نیز دلالت دارد بر اینکه حکومت ایشان از دیدگاه علی÷ نا مشروع تلقی نشده است و چنانکه قبلاً از طریق قرآن مجید ثابت شد ممکن است پیشوایان الهی بنابر مصالحی، بدیگران اجازه حکومت بدهند و یا حکومت آن‌ها را امضاء و تائید کنند و این منافات با مقام روحانی و مرجعیت ایشان در علم و عمل و تقوی ندارد، موید این سخن قولی است که مؤرخین از حضرت زید بن علی بن حسین نقل کرده‌اند و بطوریکه شهرستانی در کتاب «الملل والنحل» و دیگران، آورده‌اند آن بزرگوار چنین عقیده داشته است:

«كان علي بن أبي طالبس أفضل الصحابة إلا أن الخلافة فوضت إلى أبي بكر لـمصلحة رأوها وقاعدة دينية راعوها من تسكين ثائرة الفتنة وتطييب قلوب العامة فإن عهد الحروب التي جرت في أيام النبوة كان قريبا وسيف أمير الـمؤمنين علي عن دماء الـمشركين من قريش وغيرهم لم يجف بعد والضغائن في صدور القوم من طلب الثأر كما هي فما كانت القلوب تميل إليه كل الميل ولا تنقاد له الرقاب كل الانقياد فكانت الـمصلحة أن يكون القائم بهذا الشأن من عرفوه باللين والتؤدة والتقدم بالسن والسبق في الإسلام والقرب من رسول الله ج»[[44]](#footnote-44).

یعنی: «علی بن ابی طالبس برترین فرد از صحابه پیامبر بود جز اینکه خلافت برای مصلحتی که اصحاب رسول اللهص بنظرشان آمد به ابوبکر واگذار شد و این کار بخاطر قاعده‌ای دینی بود که آنرا رعایت کردند و خواستند آتش فتنه را خاموش کنند و دل‌های توده مردم را بدست آورند و آنان را راضی سازند زیرا عصر جنگ‌های که در روزگار نبوت جریان یافت نزدیک بود و شمشیر امیر المؤمنین علی÷ از خون مشرکان قریش و غیر ایشان هنوز خشک نشده بود و کینه‌ها در دل‌های قوم، برای خوانخواهی همچنان باقی مانده بود لذا همه دل‌ها بسوی علیس کاملاً تمایل نداشت و همگی مردم از هر جهت تسلیم او نمی‌شدند، از این جهت مصلحت بود کسی که حکومت را بعهده گیرد که مردم او را به نرمی و پیر مردی و سبقت در اسلام و نزدیکی به رسول خداص شناخته بودند».

البته می‌دانیم که زید بن علی بن حسینإ از بزرگان اهل بیت و از زهاد و فقهای عترت شمرده می‌شود و کتبی که علمای حقانی و غیر هم از ذکر مناقب و فضائل او مشحون است و امام صادق/ و امام رضا/ هر کدام عیون اخبار الرضا آمده که امام علی بن موسی الرضا/ درباره زید بن علی/ فرمود: «فإنه كان من علماي آل محمدٍ غضب لله فجاهد أعدائه حتي قتل في سبيل الله».

یعنی: «زید بن علی از دانش مندان آل محمد بود و برای خدا خشم گرفت و با دشمنان او نبرد کرد تا در راه خدا کشته شد».

از طرفی عقیده زید بن علی درباره شیخین مشهور است که باو گفتند:

«رحمك اللهُ ما قولك في أبي بكر وعمر؟».

یعنی: «خدایت رحمت کند، ‌نظر تو در بارۀ ابوبکر و عُمر چیست؟».

زید بن علی/ پاسخ داد:

«رحمهما الله وغفرلهما، ما سمعت أحداً من أهل بيتي يتبرا منهما ولا يقول فيهما إلا خيراً»[[45]](#footnote-45).

یعنی: «خداوند آن دو را رحمت کند و بیامرزد،‌ نشینیدم هیچیک از افراد خانواده‌ام از آن‌ها بیزاری بجوید و جز نیکی در بارۀ‌ آن دو چیز‌ی بگوید».

هر چند مقام زید بن علی/ بالاتر از آنست که در اینجا گزافه گوئی کرده باشد ولی شاید کسی گمان اغراق گوئی در بارۀ‌ زید به برد و با خود بگوید چگونه ممکن است قبول کنیم مثلاً پدر بزرگوار زید یعنی امام علی بن الحسینس تا باین پایه نظر ملایم با «شیخین» داشته است.

برای رفع این شبهه باید دانست که حافظ ابو نعیم بسند خود از محمد بن حاطب از امام علی بن الحسین نقل کرده که فرمود: گروهی از اهل عراق بنزد من آمدند و درباره ابوبکر و عمر و عثمان سخنانی (ناپسند) گفتند، آن‌ها پایان می‌پذیرد آنگاه امام بایشان می‌فرماید: ممکن است مرا خبر دهید آیا شما از زمره مهاجران نخستین هستید که خدا درباره آن‌ها فرمود: «آنان را از خانه‌ها و اموال‌شان بیرون راندند در حالیکه فضل و خوشنودی خدا را می‌جویند و خدا و رسول او را یاری می‌کنند و آن‌ها در ایمان راست گو هستند» اهل عراق گفتند: نه! ما از آن گروه نیستم! دو باره امام پرسید: پس آیا شما از زمره انصار هستید که خدا در حق‌شان گفته: «پیش از مهاجرین در سرای هجرت جای گرفتند و در ایمان استوار شدند و کسانی را که بسوی آن‌ها مهاجرت کردند دوست می‌دارند و هیچ گونه حسدی از آنچه به مهاجرین داده شده در دل خود نمی‌یابند و هر چند نیاز داشته باشند آن‌ها را بر خود‌شان مقدم می‌دادند» اهل عراق گفتند: نه! ‌ما از انصار هم نیستیم!.

سپس امام/ فرمود: شما خود انکار کردید که در زمره از این دو دسته باشید من نیز گواهی می‌دهم که شما از دسته سوم هم نیستید که خدای عزوجل درباره ایشان فرموده است: «و کسانیکه پس از (مهاجرین و انصار) آمدند، می‌گوند: خداوندا ما و برادران مان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز و در دل ما نسبت به مؤمنان کینه‌ای قراد نده، خداوندا تو رؤف و مهربانی».

بیرون روید که خدا هر چه (سزاوار آن هستید) با شما بکند»!.

روي أبو نعيم الحافظ، بسنده عن محمد بن حاطب عن علي بن الحسين قال: أتاني نفر من أهل العراق فقالوا في أبي‌بكر وعمر وعثمان، فلما فرغوا قال لهم علي بن الحسين: ألا تخبروني أنتم الـمهاجرون الأولون ﴿ٱلَّذِينَ أُخۡرِجُواْ مِن دِيَٰرِهِمۡ وَأَمۡوَٰلِهِمۡ يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗا وَيَنصُرُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصَّٰدِقُونَ﴾ [الحشر: 8]. قالوا: لا! ‌قال: فأنتم ﴿وَٱلَّذِينَ تَبَوَّءُو ٱلدَّارَ وَٱلۡإِيمَٰنَ مِن قَبۡلِهِمۡ يُحِبُّونَ مَنۡ هَاجَرَ إِلَيۡهِمۡ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمۡ حَاجَةٗ مِّمَّآ أُوتُواْ وَيُؤۡثِرُونَ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ وَلَوۡ كَانَ بِهِمۡ خَصَاصَةٞۚ وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفۡسِهِۦ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ٩﴾ [الحشر: 9]. قالوا: لا! قال أما انتم فقد تبرأتم أن تكونوا من أحد هذين الفريقين، ثم قال: أشهد أنكم لستم من الذين قال اللهأ فيهم: ﴿وَٱلَّذِينَ جَآءُو مِنۢ بَعۡدِهِمۡ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا وَلِإِخۡوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلۡإِيمَٰنِ وَلَا تَجۡعَلۡ فِي قُلُوبِنَا غِلّٗا لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ رَبَّنَآ إِنَّكَ رَءُوفٞ رَّحِيمٌ ١٠﴾ [الحشر: 10]. اُخرجوا فعل الله بكم!».

اگر کسی در این سند که امام، ضمن آن استدلال بآیات کریمه قرآن نموده‌اند[[46]](#footnote-46)، (و جای شک در آن نیست) بازهم تردید دارد پس به صحیفۀ‌ سجادیه اثر امام علی بن الحسین/ بنگرد که شیعه زیدیه و امامیه بسند صحیح آن را نقل کرده‌اند و دیدگاه امام زین العابدین را در بارۀ اصحاب رسول اللهص بشناسد.

و اینست دعای امام دربارۀ صحابه پیامبرص:

«اللهم وأصحاب محمد خاصة الذين أحسنو الصحبة والذين ابتلو البلاء ‌الحسن في نصره وكانفوه وأسرعوا إلي رسالته وسابقوا إلي دعوته و استجابوا له حيث أسمعهم حجة رسالاته وفارقو الأزواج والأولاد في إظهار كلمته وقاتلوا الآباء والأبناءَ في تثبيت نبوته و ….. أوصل إلي التابعين لهم بإحسان الذين ﴿يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا وَلِإِخۡوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلۡإِيمَٰنِ﴾ [الحشر: 10]. خير جزاءِك»[[47]](#footnote-47).

یعنی: «خداوند عموم اصحاب محمدص را مشمول رحمت خویش فرما خصوصا آنانکه رعایت مصاحبت آنحضرت را بخوبی نمودند و در یاری او آزمایش نیکو دادند و بکمک وی برخاستند و بسوی رسالتش شتافتند و به قبول دعوتش از دیگران سبقت گرفتند و چون دلیل رسالت خود را بگوش آنان رسانید استجابت کردند و در راه آشکار ساختن سخن و پیام او از همسران و فرزندان خود جدا شدند و بخاطر تثبیت نبوت او با پدران و پسران خویش جنگیدند……. و به کسانیکه ایشان را با نیکو کاری پیروی کردند و می‌‌گویند (خداوندا ما و برادران ما را که در ایمان بر ماپیش گرفتند بیامرز) بهترین پاداشت را برسان)».

علاوه بر آنچه گذشت حسن سلوک علیس با خلفاء مانند نماز خواندن پشت سری‌شان و تزویج دخترش ام کلثوم به خلیفه ثانی و نامیدن فرزندانش بنام خلفاء، و امثال این امور که شیعه و سنی متفقاً آن‌ها را نقل نموده‌اند مؤید قاعده‌ای است که بیان کردیم چنان که شیخ حر عاملی در کتاب: وسائل الشيعة إلي تحصيل مسائل الشريعة از قول امام/ می‌نویسد:

«قد أنكح رسول الله ج وصلي عليس وراءَهم»[[48]](#footnote-48).

یعنی: «رسول خداص با ایشان (خلفاء) مناکحت نمود (دختر ابوبکر و عمر را بزنی گرفت و دخترش را به عثمان داد) و علیس پشت سر آن‌ها نماز خواند».

و مرحوم علامه، سید عبدالحسین شرف الدین[[49]](#footnote-49) که از بزرگان و اعلام شیعه در قرن اخیر بودند در کتاب «أجوبة مسائل موسي جارالله» می‌نویسد: «أما صلوة عليس وراء أبي بكر وعمر، فليست تقية إذ حاشا الإمام أن يجعل عبادته تقية ويجوز للشيعي أن يقتدي بالسني».

یعنی: «اما نماز علیس پشت سر ابو بکر و عمر، از راه تقیه نبوده چون امام منزه و دور است از اینکه عبادت خود را بطور تقیه انجام دهد و جایز است که شیعی در نمازش به سنی اقتدا کند».

و این رفتار اختصاص به امیر مؤمنان علیس نداشت بلکه دیگر ائمه عترت نیز اهل سنت نماز می‌گزارند چنانکه در کتاب وسائل الشيعة آمده است: «علي بنُ جعفر في كتابه عن أخيه موسي بن جعفر/ قال: صلى حسن خلف مروان ونحن نصلي معهم»[[50]](#footnote-50).

یعنی: «علی بن جعفر در کتاب خود از برادرش، حضرت امام موسی جعفر/ نقل کرده که آنحضرت فرمود: امام حسن و امام حسینب پشت سر مروان نماز خواندند و ما هم با ایشان (اهل سنت) نماز می‌خوانیم». اما با خلفاء راشدین رویۀ دیگری داشتند چنانکه نکاح و مواصلت با آن‌ها و نامیدن فرزندان‌شان بنام آنان، مشهور است و همان گونه که گفتیم فریقین در نقل این امور متفق‌اند و کافی است که ما در این باره اشاره‌ای بکتب شیعه بکنیم.

محدث قرن اخیر امامیه شیخ عباس قمی در کتاب «منتهي الآمال» در (ذكر أولاد حضرت أمير الـمؤمنينس) می‌نویسد:

حضرت امیر المؤمنینس را ذکور و اناث بقول شیخ مفید بیست و هفت تن فرزند بود، چهار نفر از ایشان امام حسن و امام حسین و زینب کبری ملقب به عقیله و زینب صغری است که مکناة به ام کلثوم، مادر ایشان حضرت فاطمه زهرا سیدة النساء،ل است، و اما ام کلثوم، حکایت تزویج او با عمر در کتب مسطور است و بعد از او ضبحیع[[51]](#footnote-51) عون بن جعفر و از پس او زوجه محمد بن جعفر گشت[[52]](#footnote-52).

و در دیگر کتب شیعه مانند «تهذيب الأحكام» اثر شیخ طوسی و «وسائل الشيعة» نیز به وقوع این تزویج تصریح شده است چنان که در وسائل الشيعة می‌خوانیم:

«محمد بن الحسن (الطوسي) بإسناده……… عن جعفر عن أبيه÷: قال: ماتت أم كلثوم بنت علي÷ و ابنها زيد بن عمر بن الخطاب في ساعة واحدة لا يدري أيهما هلك قبل فلم يورث أحدهما من الآخر وصلي عليهما جميعاً»[[53]](#footnote-53).

یعنی: «شیخ محمد بن حسن طوسی به اسناد خود از جعفر از پدرش÷ نقل کرد که فرمود: ام کلثوم دختر علی÷ و پسرش زید فرزند عمر بن خطاب در یک لحظه مُردند و معلوم نشد که کدامیک قبل از دیگری وفات یافتند ناچار هیچ کدام از دیگری میراث نبردند و بر هر دو نماز میت گذارده شد».

و در مورد نام‌های فرزندان علیس در کتاب «منتهي الآمال» می‌خوانیم:

ابوبکر بن علی÷ ……. مادرش لیلی بنت مسعود بن خالد است[[54]](#footnote-54)، و نیز از پسران امیر المؤمنینس پنج نفر فرزند او اند، امام حسن و امام حسینب و محمد بن الحنفیه و عباس و عمر الأکبر[[55]](#footnote-55) و نیز در همان کتاب از عثمان بن علی÷ ذکری بمیان آمده است[[56]](#footnote-56) .

سوم اینکه: رفتار امامان شیعه با فقهای سنی و توده مردم از اهل سنت و جماعت نیز در کمال حسن معاشرت و نیک خواهی بوده است. بعنوان نمونه در کتاب «الأنوار البهية في تواريخ الحج الإلهية» اثر محدث مشهور شیعی، شیخ عباس قمی آمده است:

«عن مالك بن أنس فقيه الـمدينة قال كنت أدخل على الصادق جعفربن محمد÷ فيقدم لي مخده و يعرف لي قدراً ويقول: يا مالك إني أحبك، فكنت أسر بذلك وأحمد الله عليه»[[57]](#footnote-57).

یعنی: «از مالک بن انس فقیه مدینه (امام فرقه مالکیه) از اهل سنت) آمده است که گفت: من بر جعفر بن محمد صادق÷ وارد می‌شدم و آنحضرت برای من بالش می‌نهاد و نسبت بمن قدرشناسی می‌کرد و می‌گفت: ای مالک من ترا دوست دارم و من از این سخن شاد می‌شدم و خدای تعالی را سپاس می‌گذارنم».

واما آثاری که در کتب شیعه از امامان اهل بیت آمده در اینکه به پیروان خود سفارش نموده‌اند با اهل سنت و عامه مسلمین رفتار نیکو داشته باشند فراوان است و در اینجا تنها بذکر پاره‌ای از آن‌ها می‌پردازیم:

«في الوسائل عن محمد بن الحسن بإسناده عن أبي علي في حديث قال قلت أبي عبدالله÷ إن لنا إماماً مخالفا وهو يبغض أصحابنا كلمهم! فقال ما عليك من قوله فوالله لئن كنت صادقاً لأنت أحق بالـمسجد منه، فكن أول داخل وآخرخارج وأحسن خلقك مع الناس وقل خيراً»[[58]](#footnote-58).

یعنی: «در کتاب وسائل الشيعة از شیخ محمد بن حسن طوسی به اسنادش در حدیثی از ابی علی روایت شده است که گفت به حضرت ابو عبدالله صادق÷ عرض کردم: امام جماعتی داریم که مخالف ما است و با همه اصحاب ما (شیعیان) دشمنی می‌کند! فرمود: از سخن او زیانی بتو نمی‌رسد! سوگند بخدا اگر راست بگوئی تو از او به آن مسجد سزاوار تری پس (بکوش نخستین کسی باشی که در آن مسجد داخل می‌شود و آخرین نفری باشی که از مسجد خارج می‌گردد و با مردم خوش خوی باش و سخن نیک بگو»!.

وفي الوسائل عن أحمد بن محمد البرقي في الـمحسن عن ابن محبوب عن عبدالله بن سنان قال سمعت أبا عبدالله÷ يقول: إن الله تبارك وتعالي يقول في كتابه: ﴿وَقُولُواْ لِلنَّاسِ حُسۡنٗا﴾ ثم قال: عودوا مرضاهم، واشهدو جنائزهم واشهدوا لهم وعليهم، وصلوا معهم في مساجدهم»[[59]](#footnote-59).

یعنی: «در کتاب وسائل الشيعة از احمد بن خالد برقعی در کتاب (محاسن ) نقل شده از ابن محبوب داد، از عبدالله بن سنان که گفت: شنیدم امام ابو عبدالله صادق÷ می‌گفت: خداوند تبارک و تعالی در قرآن کریم فرموده: (بامردم سخن نیک گوئید) سپس امام فرمود: بیماران‌شان را عیادت کنید و بر جنازه‌های آنان حضور یابید و بنفع آنان یا بر ضد ایشان (زمانیکه مجرم باشند) گواهی دهید، و با آن‌ها (عموم مسلمین) در مساجد‌شان نماز بگزارید».

امثال این آثار در کتب حدیث و فقه شیعه، ‌ملاحظه می‌گردد و همه دلالت دارند بر اینکه روش ائمه عترت با فقهای اهل سنت و عامۀ مسلمین بسیار پسندیده و وحدت آفرین بوده است.

پایان

1. - (ص18ج2 کتاب الروضة حدیث شماره 264 و حیاة القلوب مجلسی ص 671 ج 2). [↑](#footnote-ref-1)
2. - ص 282 ج1 اصول کافی، موجود است. [↑](#footnote-ref-2)
3. - ص 78 نصوص امامت چاپ تهران و ص 100. [↑](#footnote-ref-3)
4. - (ص 161 نهج البلاغة تهران). [↑](#footnote-ref-4)
5. - (244 سيف الـمسلول، نوشته قاضی ثناالله پانی پتی/). [↑](#footnote-ref-5)
6. - (ص 209 تحفة اثناعشرية،‌ چاپ لاهور). [↑](#footnote-ref-6)
7. - (ص 29 نصوص امامت بلفظه). [↑](#footnote-ref-7)
8. - (اختيار معرفة الرجال: ص 186 چاپ مشهد). [↑](#footnote-ref-8)
9. - (ص 187 رجال کشی حدیث شماره 329 چاپ دانشگاه مشهد اسفندماه سال 1348). [↑](#footnote-ref-9)
10. - (ص 100 نصوص امامت چاپ تهران). [↑](#footnote-ref-10)
11. - (ص 177 تا 178 کتاب «راهی بسوی وحدت اسلامی» چاپ تهران). [↑](#footnote-ref-11)
12. - (ص 65 ج 1 اصول کافی). [↑](#footnote-ref-12)
13. - ص286 نهج البلاغة خطبه 96. [↑](#footnote-ref-13)
14. - (ص 364 نهج البلاغة خطبه 115). [↑](#footnote-ref-14)
15. - (ص 373 نهج البلاغة خطبه 120). [↑](#footnote-ref-15)
16. - (ص 893 نهج البلاغة چاپ تهران نامه شماره 28). [↑](#footnote-ref-16)
17. - (ص 440 نهج البلاغة چاپ تهران فيض الإسلام). [↑](#footnote-ref-17)
18. - (ص 100 نهج البلاغة). [↑](#footnote-ref-18)
19. - (ص 85-61 صحیفه کامله چاپ تهران). [↑](#footnote-ref-19)
20. - (عيون أخبار الرضا بنقل با قیادت صالحات ص 103). [↑](#footnote-ref-20)
21. - (ص 30 رجال کشی چاپ تهران). [↑](#footnote-ref-21)
22. - (ص 30 رجال کشی). [↑](#footnote-ref-22)
23. - (179 تفسیر امام حسن عسکری مؤلفه ابن بابوه مطبع جعفری). [↑](#footnote-ref-23)
24. - (ص 356 ج 2 كشف الغمة في معرفة الأئمة أبي الحسن الأربلي چاپ بیروت). [↑](#footnote-ref-24)
25. - (ص 373 ج2 كشف الغمة چاپ بیروت ایضاً 37 مشعل اتحاد). [↑](#footnote-ref-25)
26. - (840 نهج البلاغة نامه شماره 6). [↑](#footnote-ref-26)
27. - (ص 69 ج1 اصول کافی). [↑](#footnote-ref-27)
28. - (ص 392 نهج البلاغة کلام شماره 127). [↑](#footnote-ref-28)
29. - (ص 134 احتجاج چاپ تهران). [↑](#footnote-ref-29)
30. - (نهج البلاغة چاپ تهران کلام شماره 53). [↑](#footnote-ref-30)
31. - الغارات، جلد اول (چاپ تهران ) صفحه 302 به بعد. [↑](#footnote-ref-31)
32. - در کتاب «الغارات» این قمست چنین آمده: «فمشيت عند ذلك إلى بكر فبايعته». یعنی پس در آن هنگام بسوی ابوبکر رفتم و با او بیعت کردم. در اصل کتاب همینطور است، اما بنظر ما کلمه ابی بکر است، ‌و ابی از قلم ساقط شده است. سربازی. [↑](#footnote-ref-32)
33. - مستدرک نهج البلاغة چاپ لبنان، صفحه 119 و 120 مقایسه شود با نامۀ شماره 62 در نهج البلاغة. [↑](#footnote-ref-33)
34. - ولایت در اینجا بمعنای سرپرستی و حکومت است لذا تصریح می‌فرماید که: این ولایت مانند «سراب» محو می‌شود و اگر مقصود از ولایت، ‌مقام روحانی آنحضرت بود این تعبیر، نمی‌توانست درست باشد. [↑](#footnote-ref-34)
35. - مستدرک نهج البلاغة، پاورقی صفحه 120. [↑](#footnote-ref-35)
36. - دعای که این عالم بزرگوار شیعی در حق ابوبکر نموده،‌ در خور توجه و نشانۀ عدم تعصب و قابل تقدیر است. [↑](#footnote-ref-36)
37. - خطبه 37 از نهج البلاغة . [↑](#footnote-ref-37)
38. - رضی الدین، ‌ابو القاسم، علی بن سعد الدین معروف به سید بن طاؤس از مشاهیر امامیه است و والادتش در سال 589 هجری در شهر «حله» بوده و در بغداد بسال 664 وفات کرده است از کتب معروف وی الإقبال ومنهج الدعوة وسعد السعود را می‌توان نام برد. [↑](#footnote-ref-38)
39. - نهج البلاغة الجزء الأول، گفتار شماره 134. [↑](#footnote-ref-39)
40. - نهج البلاغة الجزء الأول گفتار شماره 146. [↑](#footnote-ref-40)
41. - ابن طاوس در‌ «كشف الـمجحة» از کتاب «الرسائل» اثر کلینی یاد می‌کند و گواه می‌آورد و می‌نویسد: من بطرق کثیره واضحه که بعضی از آن‌ها را جزء اول کتاب «الـمهات والتتمات» ذکر کرده‌ام تمام آنچه را که شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینیس تصنیف و روایت نموده است، روایت می‌کنم. [↑](#footnote-ref-41)
42. - قارب في الأمرِ: ترك الغلُو وقصد السدادَ والصدق. [↑](#footnote-ref-42)
43. - وكان مرضي السيرة ميمون النقيبة (ج اول 307) یعنی: عمر،‌ سر پرستی امور را عهده دار شده و رفتاری پسندیده داشت و فرخنده نفس بود «قال الجوهريُ في الصحاح: يقال فلان ميمون النقيبة إذا كان مبارك النفس». [↑](#footnote-ref-43)
44. - الـملل والنحل، چاپ مصر، الجزء الأول صفحه 155. [↑](#footnote-ref-44)
45. - در این باره بکتاب «مقالات الإسلامين واختلاف الـمصلين» اثر ابوالحسن اشعری (چاپ مصر) الجزء الأول صفحه 130، و کتاب «الـملل والنحل» اثر ابو الفتح شهرستانی، الجزء الأول صفحه 155 رجوع شود. [↑](#footnote-ref-45)
46. - آیاتی که امام نقل نموده در سورۀ حشر (آیه 8.9.10 گرد آمده‌اند، ضمناً برای مقابله و دیدن متنی که از ابو نعیم نقل کردیم به حلية الأوليا ء الجزء الثالث صفحه 137 طبع بیروت رجوع کنید. [↑](#footnote-ref-46)
47. - صحیفه کامله سجادیه (دعاية÷ في الصلوة على اتباع الرُسل ومصدقهم). [↑](#footnote-ref-47)
48. - وسائل الشيعة، چاپ سنگی کتاب الصلوة صفحه 534. [↑](#footnote-ref-48)
49. - سید عبدالحسین شرف الدین موسوی از علمای بزرگ و دانشمندان طراز اول شیعه در قرن اخیر است و سال‌ها در لبنان رهبری شیعیان را بعهده داشته و کتب گوناگونی پرداخته است که از میان آن‌ها «الفصول الـمهمة» و الـمسائل الفقهية، و المراجعات، را می‌توان نام برد. [↑](#footnote-ref-49)
50. - وسائل الشيعة (چاپ سنگی) کتاب الصلوة صفحه 534. [↑](#footnote-ref-50)
51. - ضجیع در لغت بمعنای (همخوابه) یا زوجه است. [↑](#footnote-ref-51)
52. - منتهي الآمال، ‌چاپ تهران، جلد اول صفحه 186. [↑](#footnote-ref-52)
53. - وسائل الشيعة، چاپ سنگی،کتاب الـميراث صفحه 408. [↑](#footnote-ref-53)
54. - منتهي الآمال، جلد اول، صفحه 382. [↑](#footnote-ref-54)
55. - متتهي الآمال، صفحه 188. [↑](#footnote-ref-55)
56. - منتهي الآمال صفحه 382. [↑](#footnote-ref-56)
57. - الأنوار البهية، چاپ مشهد صفحه 75. [↑](#footnote-ref-57)
58. - وسائل الشيعة (چاپ سنگی) کتاب الصلوة صفحه 534. [↑](#footnote-ref-58)
59. - وسائل الشيعة، چاپ سنگی، صفحه 534. [↑](#footnote-ref-59)